

مطلب دیگر مهمتر وجود دارد، مسئله اینست که همراه با مردم در خارج که بامور مادی توجه دارند و بتولید علاقمند هستند، دولت‌ها پولدار میشوند، دولت‌ها هم غنی میشوند، همراه غنا و ثروت، قدرتشان هم زیاد میشود. قدرتشان که زیاد میشود، خوب میخواهند طبیعت، دنیا، ممالک دیگر را تسخیر کنند دیگر، رومی‌آوردند بکشورها. جامعه ما در ابتدای دوره قاجار از یکطرف مواجه هست با همان هوس‌های داخلی که از تمدن غرب آمده و از یکطرف دیگر خطر اصلاً "قدرت و سلطه غرب هست و ضعف خودش، چون خودش که تولید ندارد، بحران اینست. آیا چه بکنیم؟ آیا براه گذشته ادامه بدهیم، آیا برویم راه آنها را انتخاب بکنیم و مأمور قوی بشویم، چه بکنیم؟ اینجا دیگر مسئله، مسئله پرنسیپ نیست، اینجا مسئله "آن رزی دوهای" (Residue) این اصولی است، مسئله رسوبات این اصل هست، مسئله آداب است مسئله رسوم است، مسئله متفرعات و منتجات این اصلی هست که را جمع به کولتورمان هست و در آداب و سنت‌ها وجود دارد، آنرا چکار بکنیم. این مقاومت از یکطرف و از یک طرف دیگر آن ضرورت، این بحران عبارتست از کشمکش بین یک ضرورت بین یک سابقه و بهر حال بین همه اینها با یک "پرنسیپ" بله، مسئله اصلی البته همان "پرنسیپ" هست، اما "کمپلکستیه" (Complexite) و پیچیدگی کار در این جریانی که بعداً در پیش داریم مربوط میشود به آثار این "پرنسیپ" و انعکاس این پرنسیپ در زندگی عمومی. یک مطلب دیگر حضورتان عرض کنم که متولیان آن سنت‌ها و آن آداب و عرض کنم که آن رفتارها، متولیان آنها بیشتر آخوندها بودند و اینست که خیلی بحران سختی بود که جامعه ایران در آن موقع با آن مواجه بود و این بحران با وجود کوشش‌هایی که برای حلش بعمل آمده، باید بشما عرض کنم که هنوز حل نشده، هنوز حل نشده. حالا بتدریج که پیش خواهیم آمد روشن میکنم چطور حل نشده و تا موقعی که سابقه ای از آن اصل فرهنگی ما هست، این بحران و این تعارض هست و وجود خواهد داشت. بهر حال در مقابل این بحران کوشش‌های زیادی شد، البته یک اشخاصی که مصلح بودند و وطن خواه بودند مثل بعضی از رجال و زمامداران و صدر اعظم‌ها مثل قائم مقام، مثل امیر کبیر، اینها فکر میکردند در برخورد با جامعه ایران صادقانه و حذف نفوذهای خارجی ممکنست که مملکت را بی...

شاهراه ترقی و بیک شاهراه نجات، از ایسن بحران هدایت کنند. نمیدانم واقعا " این راهها، راههای موثری ممکن بوده باشد یا نباشد. ولی بهرحال اینها کسی هم که در صد چینی کاری بودند، بالاخره عمرکارشان و عمر تصدی شان دوام نکرد. " موومان " های ( Mouvement ) فکری هم پیش آمد، جنبش های فکری هم که همه اش ناشی از این طرز تفکر هست پیش آمد. البته کاملا " الان آمادگی ذهنی ندارم که این " موومان " های ( Mouvement ) فکری و جنبش های فکری که پیش آمد بگویم که در چه جهت بود، آیا در جهت تایید پرنسیپ اصلی کولتور ما بود؟ یا در جهت راهنمایی و فشار دادن مردم بطرف قبول تمدن غرب. بهر صورت شاید بتوان قیام سید جمال الدین اسد آبادی، افغانی، را بهرحال ارتباط داد بهمین " موومان "، نمیدانم واقعا " ظهور بابی گری تا چه حدود ممکن بود ارتباط به اینکار داشته باشد. بهر حال اگر یک نهضت فکری بود من دو عیب بزرگ بر آن میگیرم یکی اینکه این نهضت فکری را، خواستند جنبه مذهبی بآن بدهند، و یکی دیگر اینکه یکی از سنت های مهم مذهب شیعه را اینها زیر پا گذاشتند و آن مسئله انتظار بود. در موقعی که راجع به مذهب خودم عرض میکردم حضورتان، اعتقادم را به شیعه مخصوصا " از یک جهت بنظر خودم تقویت میکردم و میکنم بعلمت اعتقاد شیعه به انتظار، که مخالف انقلاب و خشونت، و تسلیم به فرم و اصلاح هست، این پایه مذهب شیعه را اینها بکلی از بین بردند. یعنی از نظر خودشان پیش خودشان با ارائه فکر خودشان و گفتند امام غائب ظهور کرده یعنی آن تئوری که یکی از مبانی قدرت مذهب شیعه هست، بنظر من در دنیای حاضر، این مبنی را بکلی بهم زدند. بهرحال از نظر این که راه گشای این بحران بوده باشند توفیقی پیدا نکردند و راه حل هایی که ارائه دادند من نمی فهمم آیا در جهت تقویت کولتور قدیمی بود، یا راه گشا، میخواستند برای جامعه شرقی بطرف یک " مدرنیزاسیون " ( Modernization ) بشوند. بهر صورت جنبش مشروطه و مداخله علما که مشروطه را بعنوان " کونستیتوسیون کوندیسیونل " ( Constitution Conditionnelle ) مشروطه، در واقع " موناارشی کونستیتوسیونل " یعنی " موناارشی کوندیسیونه " میخواستند آنها، مشروطیت را نمیدانم چطور تلقی میکردند، واقعا " هیچوقت این بحث را من متوجه نشدم که منظورشان از مشروطیت یعنی " کونستیتوسیون " بوده یا از مشروطیت منظورشان

اینست که مقید هست پارلمان به آن آراء مجتهدین . بهر حال آنها در قانون اساسی که قبول کردند و تایید کردند ، در آن قانون اساسی حضور مجتهدین را قبول کردند . بهر حال اینها همه یک راههایی بود برای خاطر اینکه بهر صورت جوابی باین بحران بدهند . بنده فکر میکنم آن موقعی که رضا شاه آمد در واقع روحیه ای که بر جامعه مستولی بود روحیه قبول مدرنیسم بود ، مدرنیزاسیون بود . این را بشما عرض کردم من . مادر من که ارتباطی با جایی نداشت که ، مادر من که روزنامه خارجی نمیخواند ، آنوقت رادیو هم نبود که رادیو گوش بکند . کتابهای خارجی هم نمیخواند ، باهیچ عرض کنم فرقه ای که صاحب اندیشه و فکرنند . ولی جوّ جوّ این بود که مثل اینکه جامعه ایران آماده بود برای خاطر اینکه از عقب افتادگی خودش را نجات بدهد و این که از عقب افتادگی خودش رانجات بدهد یعنی " مدرنیزه " بشود . اینجا باید یک مطلبی را عرض بکنم و آن اینست که زندگی اجتماعی با یک اعتقاداتی توأم است که این اعتقادات با اعتقادات زندگی شخصی متفاوت است . آن پرنسیپ احتراز از مادیات و تسلیم شدن به هوس ، این بیشتر ارتباط پیدا میکند با زندگی جامعه . چون جامعه روبرو هست با جوامع دیگر ، جوامع دیگر " اگرسیف " ( Agressif ) هستند ، جوامع دیگر که میخواهند جوامع دیگر را اسیر خودشان بکنند ، مشتری خودشان بکند ، جنس خودشان را بفروشند بآنها . این مطلب مطلب دروغی نیست که جوامع دیگر میخواهند کوشش بکنند بهر ترتیبی هست جنس خودشان را به جوامع دیگر بفروشند . الان ملاحظه کنید می بینم که تمام کشورهایی که دعوی صلح جوئی و صلح طلبی و عرض کنم که انسان دوستی و با شعارهای انسان دوستی آمدند روی کار ، رجالشان مهمترین هنرشان اینست که بتوانند بیشتر اسلحه و جنگ ابزار آدمکشی را بکشورهای دیگر بفروشند . بنابراین این کشورهای دیگر را در دام خرید متاع خودشان انداختن ، این یک چیز مسلمی است ، بوده از قدیم حالا هم هست وقتی که جامعه خیلی پیشرفت میکند . بنابراین بایستی در عرصه بین المللی که یک همچنین رواجی هست ، که ملت های دیگر میخواهند مسلط بشوند به ملت های دیگر ، و دولتها به نمایندگی از ملت هایشان میخواهند موجبات سلطه خودشان را فراهم بکنند ، می بایستی یک جامعه ای بالاخره خودش را آماده بکند که زیر بار نرود و در معاملات و مبادلاتی که میکند متضرر نشود . خوب برای اینکه رضا شاه وقتی که آمد ، فکر میکرد مسئله حل است ، فکر میکرد که باید جامعه ایران را

بطرف " مدرنیزاسیون " سوق بدهد ، دولت را بوجود آورد ، برای همین خاطر ، دولت را بوجود آورد ، البته جواب احتیاجات عمومی را بدهد اما فکر کرد که مهمترین احتیاج عمومی اینست که تولید را توسعه بدهد ، به توسعه اقتصادی مخصوصا " توجه بکند . چون برای اینکه جامعه ترقی بکند باید اقتصادش قوی بشود . ( پایان نوار شماره ۴ )

#### شروع نوار شماره ۴ ب

رضا شاه فکر میکرد که جامعه و فضائی که در آن ظهور کرده و آمده طالب اینست و واقعا " هم همینطور بود ، شما اگر به قصه ها و حکایت ها و روایت هائی که مربوط است به ابتدای سلطنت رضا شاه ، رضا شاه که با این آهنگ وارد شد همه از او استقبال کردند . عکس هائی که از مادر وطن در دامنش می انداختند این واقعا " انعکاسی از احساسات همان موقع بود و واقعا " مردم رضا شاه را حامی وطن خودشان تلقی کردند ، نجات دهنده مملکت خودشان تلقی کردند . اما اینجا شما عرض بکنم که رضا شاه از یک مطلب غفلت کرد . رضا شاه متوجه آن آثاری که در آداب و رسوم و اخلاقیات و خصلت های مردم (( کولتور )) داشت ، نشد . باین مطلب اهمیت نداد . باین مطلب اهمیت نداد که مردم که اصل زندگیشان احتراز از مادیات بوده و در واقع ریاضت ، اینجا شما ملاحظه میکنید قهرمانها در تنیس و در رگبی و در فوتبال قهرمان میشوند ولی در جامعه ما ، قهرمانها ، قهرمانهای ریاضت بودند . همیشه وقتی که میخواستند مثال یک فردی را بزنند میگفتند که این اندازه متقی هست این اندازه .... نه این آقای متقی ها ! ببخشید ... این اندازه با تقوی هست ، این اندازه بردبار هست ، این اندازه نسبت به مادیات بی توجه ، هوس های بدن را می کشد و دنبال شهواتش نیست . وقتی میخواستند قهرمان را نشان بدهند ، ما در داستانها و قصه ها حتی کتابی که باصطلاح منعکس کننده بقایای " کولتور " باستانی ما هست ، در کتاب فردوسی ، حکیم ابوالقاسم فردوسی ... شما وقتی که نگاه بکنید می بینید که تمام نشانه هائی هست از قهرمانهایی که احتراز میکنند از دنیا و از بستگی های

دنيا و به انسانيت بالاتر از تمام اين تعلقات مادی اهميت ميدهند . خوب عرض كنم كه اين مطلب هما نطور كه بشما عرض كردم در آداب و رسوم و در خليقيات يك اثرا تي گذاشته بود ، مشكل بود با اينها مبارزه كردن . ولي رضا شاه با اين مطلب توجه نمي كرد . مسئله لباس ارتباط داشت با اين نوع تلقی ، نگاهی كه مردم به زنشان مي كردند ، نگاهی كه مردم بمادرشان مي كردند ، به دختر شان مي كردند ، به خواهرشان مي كردند ، اين انعكاسي بود از همان مطلب . خوب البته زن بايستي مي آمد در جامعه كار مي كرد هم طراز مرد ، اما آن " كولتور " زن براي ش خيلي محترم بود . اصلا " زن اعم از اينكه زوجه آدم باشد مادر آدم باشد ، خواهر آدم باشد ، ناموس تلقی ميشد ، اين اندازه حرمت داشت . اين كلمه ناموس يك تعبيری از يك احترام فوق العاده است . نحوه لباس پوشيدن خود شخص ، نحوه لباس پوشيدن زن آدم ، دختر آدم ، بچه آدم اينها همه دنباله همان طرز تلقی بود كه از برخورد با جهان مادی ، " كولتور " ما داشت . رضا شاه با اين مطلب توجه نداشت ، رضا شاه وقتی كه آمد گفت كه آقا ر خالق هاتان را در آوريد ، كت و شلوار بپوشيد ، كلاه نمدی راهم بيندازيد دور وكلاه پهلو ي بپوشيد . اين " مدرنيزاسيون " كه نيست آقا ، اين چه " مدرنيزاسيونی " بود ا خدا رحمتش كند رضا شاه را مگر با اين ترتيب مردم عالم ميشدند ، مگر با اين ترتيب مردم ميتوانستند اتومبيل خوب برانند و اتومبيل بسازند يا طياره بسازند ، مگر با كلاه نمدی نميشد اتومبيل ساخت مگر با همان عبا و ردا نميشد با سرار خلكت پی برد ، مگر هندوستان با همان لباسها ، لباسی كه ... گاندي بخاطر اينكه مردم رانجات بدهد همان لباس را پوشيد ، همان پيراهن را پوشيد ، همان كفش را پوشيد ، همان چرخ نخريسي را گرفت دستش . با همان ترتيب الان هندوستان يكي از كشورهاي بزرگ صنعتی دنيا شده . مگر ژاپون كه صحبتش را كرديم مگر در ژاپون لباسشان را عوض كردند ، ژاپونيهها لباسشان را عوض نكردند ، مگر لباس عوض كردند ؟ با ضافه اين به حساسيت مردم برخورد داشت ، مردم بهر چيزی و انسان بهر چيزی كه خو گرفت و عادت كرد ، انس پيدا مي كند . عشق مرحله اولش انس است و از انس نبايد غافل شد . من يادم مي آيد در سال ۱۳۳۵ بود شايد ۳۴ - ۳۵ در تهران كره گير نمي آمد ، دولت براي كمبود كره ، متشبت شد به ورود كره از خارج ، از امريكا و از هلند و فرانسه و از اينجاها . خوب كره ای هم كه اينجا هست ميدانيد كره ايست پاستوريزه و تميز . كليه موازين بهداشتی هم در مسوردش

رعایت شده ، کره خودمان هم که میدانیم چه هست . بهر حال موازین بهداشتی درموردش رعایت نشده ، مردم حاضر نبودند ، مردم کره نداشتند ، از کره پاستوریزه خارجی امتناع میکردند . میگفتند نجس است . سنه هزار و سیصد و سی و پنجه خانم ها ! توجه بکنید . برای اینکه انس نداشتند مردم . سنه ۱۳۳۵ حالا هم خیلی ها هم رفتند به اروپا و برگشته اند . من فقیر بیچاره هم از اروپا برگشته ام ، من به اروپا توانسته ام بروم و هفت سال بمانم و برگشته ام . خیلی آدمهای دیگر هم رفته اند و برگشته اند . امریکا رفته اند ، اروپا رفته اند ، تلویزیون هم بود ، تلویزیون نبود البته رادیو بود ، سینما بود ، همه این چیزها هم بود ، همه مظاهر زندگی غربی .... ولی معذک مردم چون انس نداشتند باکره خودشان ، از اینکه کره خارجی آورده اند در بازار ، نه فقط نمیخریدند ، بلکه بد میگفتند . اصلاً " به دولت بد میگفتند که کره آورده و کره خارجی برایشان آورده . مردم بهر چیزی انس دارند علاقه دارند خصوصاً " که وقتی انس متکی باشد بر یک " پرنسپبی " که اساس " کولتور " شان هست . لباس ساده لباسی که خیاط ایتالیائی ندوخته باشدش ، لباسی که کریستیان دیور ندوخته باشدش ، لباسی که هرزنی توی خانه قیچی میگذاشت و با چرخ یا با دست ... قیمتی نداشت که ، با این سادگی دوخته میشد ، که آقا این لباس را در بیاور ، کت و شلوار بیوش ، کلاه نمدی را که در بازار درست میکردند سرنکن ، حالا کلاه پهلوی بیوش ، چرا؟ بعد هم کلاه پهلوی را بردارید و " شاپو " بگذارید ، شاپو هم از خارج میآمد . خوب این اولین قدمی بود که رضا شاه برخلاف " سوسیالیته " ( 'Suscebtillilite' ) مردم برداشت ، و این مربوط میشود به جهتی که رضا شاه به نظامش داد . اینکه گفتم ،... بله تارسیدیم به اینکه رضا شاه فکر کرد که باید زنها چادرشان را بردارند تا " مدرنیزه " کامل بشود . بنده هیچ اعتقاد ندارم خانم به هفدهم دی و روزیکه رضا شاه با زور چادر زنها را برداشت . بنده از اینکه زنها مملکت مان الان مثل شما خانم صاحب فضیلت و کمالی هستید و استقلالی دارید و از خیلی از مردها برجسته .... خیلی خوشوقت هستم چادر هم ندارید ولی خوب خیلی لباس معقول هم پوشیده اید . اما روزیکه از زن هیچ کاری نمیآید در جامعه شانی ندارد هنوز ، جایی نیست که جایی را بگیرد ، نه ... حالا با زور برخلاف اقتضای زمان ، نه زن دلش میخواهد و خوش میآید ، نه مردش دلش میخواهد ، نه پدرش خوش میآید ، نه برادرش خوش میآید ..

هیچ نه همسایه اش خوش میآید . آخر چادرش را بزور بر میدارد میگوید بدون چادر بروید بیرون که چه ... این " مدرنیزه " هست | خوب زن را اول بگذار درس بخواند ، زن را بگذار اولاً در جامعه بتواند یک شانی داشته باشد ، یک مقامی داشته باشد ، بتواند یک " فونکسیون " ( Fonction ) در جامعه داشته باشد . بعد آزدایش را تامین کن . آن موقع که زنها مدرسه میرفتند دخترها مدرسه میرفتند و کسی هم مزاحشان نبود که ، بگذار تربیتش کامل بشود بگذار بیاید تا دانشگاه ، بگذار یک شخصیتی پیدا بکند ، بگذار بتواند در این تارو پود اجتماع یک اثری داشته باشد و صاحب اثر باشد ، آنوقت بگو هر طوری لباس میخواهی بپوش ، آنهم مطابق شانت ، آنوقت اگر کسی جلوگیری کرد از اینکه به آزادی لباس بپوشد آنوقت جلوی آن آدم را بگیر . ولی زنی که هنوز هیچ نشده و در جامعه هم محلی نیست . آخر میدانید تولید ما هم یک تولید کشاورزی بود هنوز تولید صنعتی که نداشتیم که ، خانمها آن موقع تنها کاری که می توانستند بکنند این بود که درس بدهند ، ولی اگر بلد بودند چیزی درس بدهند . آنوقت درس دادن توی مدارس احتیاجی به اینکه حالا چادرشان را حتما بردارند نبود . باضافه اگر کسی میخواست ، طالب بود چادرش را بردارد خوب حمایت از او بکن ، کسی مزاحش نشود . دخترهایی که مدرسه میروند ، میخواهند ورزش بکنند ، خوب در میدانهای ورزش آزدایشان را تامین بکن که مجبور نشوند که با چادر بروند برای اینکه ورزش بالباس نمیشود . این برخلاف تعصب عمومی که این تعصب در واقع آثار همان " کولتور است " ، آن اصل نیست ، آثار آن " کولتور است که بشما عرض کردم . اثر اصلی آن " کولتور است " . و این تعصب بقدری در جامعه ایران مستولی بود که حتی بوجه شدیدی بر شخصی که خودش بانی این کار بود استیلا داشت . توضیح میدهم بشما . بنده میدانید معاون در بار بودم و خوب آمد و شد داشتم با خاندان سلطنت . یک مدتی معاشرت داشتم با ملکه پهلوی خیلی ، خدا رحمتش کند زن با " کاراکتری " بود . و بخانم و من خیلی محبت داشت و غالباً دستور میداد و ما میرفتیم پیشش ، و خوب ، فکر میکرد که من یک آدم صادقی هستم و بمن هم خیلی محبت داشت . انشاء الله اشتباه نکرده باشد . خوب در اثنای این نشست و برخاست ها و گفتگوها و اینها و قصه های زمان رضاشاه ، قصه های تولد شاه ، تولد والاحضرت اشرف با شاه که یکشب فاصله داشتند اینها را برای من نقل میکرد . عرض کنم که نازهایی که برای رضا شاه میکرد

تملق‌هایی که رضا شاه از او میگفت اینها همه را برای من تعریف میکرد، نعصبی که رضا شاه داشت، اینها همه را برای من میگفت. یک کسی در محیط قصر ملکه پهلوی، یک مردی نمیتوانست برود، رضا شاه اجازه نمیداد. بمن میگفت که آن ایامی که قرار شد ما در جشن دانشسرای مقدماتی ۱۷ دی بدون حجاب، من و شاهدخت‌ها همراه رضا شاه شرکت بکنیم، این را اتفاقاً وقتی نقل میکرد که مصادف بود با ایامی که مرحوم میزا علی اصغر خان حکمت‌خاطرانش را در آن مجله وحید دکتر وحیدی می‌نوشت، یک مجله‌ای با اسم وحید نقل میکشید و خاطراتی که میرزا علی اصغر خان حکمت‌تعریف میکرد تا یک حدودی مربوط میشد بهمین مسئله‌ای که میخواهم برایتان نقل بکنم و تطبیق میکرد. میرزا اصغر خان حکمت میگفت که شاه بمن گفت که بایستی ترتیبی بدهید که این دخترها چادرهایشان را بردارند، بدون حجاب باشند و مخصوصاً معلم‌ها. میرزا علی اصغر خان حکمت جواب شاه را میدهد و میگوید که: اعلیحضرت اینکار کار بزرگیست و ضرورت هم دارد اما بایستی خاندان سلطنت مقدم بشود و پیش‌بیفتنند تا مردم تبعیت کنند، نمیشود که خاندان سلطنت نکنند، اما مردم را مجبور کنند. رضا شاه می‌بیند حرف صحیحی است و نمیشود که خاندان سلطنت چادر بپوشند و مردم دیگر را مجبور بکنند که بزور چادرشان را بردارند. اینست که میگوید: بسیار خوب پس بیک مناسبی قرار بگذارید که من و ملکه و شاهدخت‌ها شرکت کنیم، قرار میگذارند روز هفدهم دی که جشن تاسیس یا افتتاح دانشسرای مقدماتی بود، دروازه دولت روبروی سفارت آمریکا هست، مثل اینکه، یا پائین تر است. قرار میشود که رضا شاه برود آنجا همراه ملکه و شاهدخت‌ها، ملکه پهلوی قعبه را برای من نقل میکند میگوید شاه بما خبر داد و ما آماده شدیم و لباس و کلاه و میدانید آن موقع کلاه بود، چادر را که بر میدارند پالتوی پوست... عینک هم لابد میزدند، سعی میکردند دیده نشوند دیگر. میگفت که رضا شاه در ساعت معین آمد که مرا بردارد. گفت وقتی که آمد یک چند دقیقه نشست. یک حرفی را رضا شاه زده که خیلی جالب است خانم. البته این مطلب را ملکه پهلوی بمن میگوید و کسی دیگر نمیگوید. ملکه پهلوی کسی است که این حرف را از رضا شاه شنید و بمن میگوید. ملکه پهلوی بمن میگوید رضا شاه بمن گفت که: من مرگ را ترجیح میدادم برچنین روزی که بیایم دست‌زنم را بگیرم و دخترهایم را بدون چادر و برویم در ملاء عام. این آدمی است که خودش با زور خودش چادر مردم



را برمی‌دارد . نمیدانم این چه هست این " هی پوکریزی " است ( Hypocrisie ) این آیا مبداء " هی پوکریزی " در تمام زندگی بعدی حکومت ما نیست ؟ . خوب وقتی که شما این تعصب را دارید شما شاه هستید ، شما فرنگی دیدید ، شما از نظر مذهبی هم که میدانیم که پای بند باین چیزها نبود که ، اینها در واقع انعکاس فرهنگ در " سوب کنسیانس " اوست . والا اعتقادی که از نظر " راسیونل " ندارد که . ولی این رسوب همان اصل فرهنگی است آثارش در سوب کنسیانسیس هست . خوب آقا شما وقتی می بینید اینطوری هستید دیگران هم اینطورند . تو وقتی از خودت اینطوری تبری میکنی، میگوئی من بمیرم ، خوب باید قبول کنی که همه مردم از تو جدا میشوند . همانطور که خودت از خودت جدا شدی ، تو خودت از خودت جدا شدی ، اینجا ، باید قبول کنی که همه مردم از تو جدا شدند ، و رضاشاه آنهم خدمتی که کرد بملت ایران و دولت را بوجود آورد برای اینکه جواب احتیاجات عمومی را بدهد و خوب داد و عمل به مصلحت عمومی بکند و خوب عمل به مصلحت عمومی کرد ، و من امروز اگر این حرفها را میزنم نتیجه تربیت آن روز است ، و شما که الان اینجا نشسته اید نتیجه تربیت آن روز است ، و خیلی پیشرفت‌هایی که ایران پیدا کرد . . . . اما تمام اینها را بیاد داد . برای اینکه همه را از خودش جدا کرد حتی خودش از خودش جدا شد . این حرف نشانه جدایی رضا شاه از خودش بود ، و باید قبول کنیم همه ملت ایران از او جدا شدند . بیخود نیست وقتی که رضا شاه از ایران رفت مردم پایکوبی میکردند و میرقصیدند . و این جای تاسف است .

سؤال : واقعا " اینطور بود؟

آقای دکتر باهری : بلی ، بلی ، بنده شاهد بودم . بنده شاهد این مطلب بودم و من الان که یادم میاد رنج میبرم که آن موقع این چیزها را میدیدم . و رنج میبرم از اینکه چرا رضا شاه اینکار را کرد . چرا از همه دنیا ، حتی خودش را از خودش بیگانه کرد . چنانفهمید که باید با مردم کار بکند ، باید با حساسیت . . . بنده نمیخواهم راجع به دموکراسی صحبت بکنم . بنده میدانم که حتی آن روزها که مسائل دنیا این اندازه " کومپلیکه " ( 'Complice' ) نشده بود این

اندازه پیچیده نشده بود ، رای مردم کوچه و بازار برای حل مشکلات رای کافی نبود . مشکلات احتیاج به تامل دارد ، احتیاج به تدبیر دارد ، احتیاج به قاطعیت دارد و گاهی قاطعیت مربوط میشود به اینکه منشاء تصمیم فردی باشد . اما بهر صورت انسان بایستی حساسیت آن آدمهایی را که بر آنها حکومت میکنند در نظر بگیرد ، باید آنها را نرنجاند . نمیگویم دائما " با آنها مشورت کند ، اما هوای دلشان را داشته باشد . بایستی اگر فکر میکند که هوای دل آنها هم مطابق مصلحتشان نیست ، بتدریج هوای دلشان را تغییر بدهد ، نه اینکه یک مرتبه با آن " بروتالیته " ( Brutalite' ) که در مسجد گوهر شاد یک عده ای را بشصت تیر ببندند ، این صحیح نبود . مسئله مسجد گوهر شاد خودش مسئله حیلی مهمی نبود ، مسئله مهم این بود که رضا شاه با عمل تحمیل رفع حجاب به مردم همه راحتی خودش را از خودش جدا کرد ، و مردم با او نبودند ، مردم دیگر با او نبودند . خوب اینجا خواستم مطلبی راجع به جهت نظام رضا شاهی بگویم . بهر صورت وقتی که رضا شاه رفت دولت با همین جهت ماند . با جهت اینکه مملکت باید " مدرنیزه " بشود و با همین ماند . اما آن قدرتی که در دولت وجود داشت و موجب شده بود که آن قدرتهای کوچک را مهار کند و تعطیل کند ، آن قدرت سست شد و ضعیف شد . علتش هم این بود که خارجی آمده بود و مستولی شده بود بر مملکت . رضا شاه رفته بود ، اراده دیگر نبود ، اراده نبود و خارجی هم مسلط شده بود و دولت صرفنظر از اینکه یک اراده ای مثل اراده رضا شاه پشت سرش نبود ، مزاحم های متعدد که ناشی از توقعات قشون اشغالگر خارجی بود ، تحمیل بآن میشد و ضعیفش میکرد . رسیدیم به این مطلب که رضا شاه رفت ، نظامش نظام سستی شد ولی جهتش ماند . بنده قبل از اینکه سستی هائی که در نظام رضا شاه پیش آمده بیان بکنم برگردم باز چند کلمه ای راجع به حکومت رضا شاه بگویم . وقتی که رضا شاه ملاحظه میکنید طبق جوی که بود و فضائی که بود جامعه را بطرف مدرنیزه شدن سوق میدهد ، ولی در همان موقع می بینید که به حساسیتها و به حساسیت های باطنی که تعصب نسبت بآن مردم داشتند حتی خودش داشت بی اعتنا بود . خوب این را معنی اش را شما میتوانید درک بکنید که در همه مسائل مملکتی و در همه امور مملکت تشخیص خودش را ، تشخیص آن خودش را که غیر خودش بود ، تشخیص خودش که غیر از آن حساسیت بود ، آن را مافوق همه چیز

میدانست و به تشخیص‌های دیگر اهمیت نمیداد ، هیچ اهمیتی نمیداد . بنابراین تعطیل مباحثات اجتماعی و حتی رخصت‌ن دادن به فعالیت‌های اجتماعی تا یک حدودی ناشی از این خصلت‌رضا شاه هست . بنابراین اگر دارو دسته دکتر ارانسی را میگیرد ، حالا هرطوری بخواهیم توجیه اش بکنیم ولی بهر حال وقتی با و خیر میدهند که اینها یک راهها .... و طرق جدیدی برای اجتماع در نظر گرفته اند ، اصلاً بدون اینکه فکر بکند این طرق چه هست و چه نیست ... قبل از اینکه متوجه بشود که کمونیست مخالف همه چیز ایران هست چون خلاف خودش هست ، یعنی یک راهی هست که رضا شاه ارائه نداده ، یک راهی هست که از طرف یک عده دیگر است ، تحملش را نمیکند و میگویند می‌بندندش ، تعطیلش میکنند . بلی ، عرض کنم که البته این خصلت‌رضا شاه را میشود توجیه اش کرد از یک جهت هم که ، برای بوجود آوردن آن دولت با آن خصلت‌هایی که گفتیم ، در آن زمان لازم بود و ضروری بود و از این بابت قابل عیب جوئی نیست . برای خاطر اینکه بهر صورت اگر رضا شاه میخواست رخصت بدهد به اشخاص دیگر و رخصت بدهد به تاثیر افکار دیگر در اداره مملکت ، آنوقت دولت را با آن قدرت در آن شرائط نمیتوانست بوجود بیاورد . ممکن است از رضا شاه باین ترتیب هم دفاع کنیم . ولی بهر صورت شخصی بود که اجازه نمیداد کس دیگری در اداره مملکت دخالت کند و وزراء در واقع فرمانبردار خودش بودند ، و کلاً هم منصوب خودش . ولی بهر حال آن نظام را با همان شرایطی که بشما عرض کردم توانست بوجود بیاورد و با همین جهت رضا شاه رفت نظام سست شد ولی جهتش باقی ماند ، یعنی چه؟ نظام سست شد ، یعنی آن قدرتهائی که رضا شاه تعطیل کرده بود ، آن قدرتها مجدداً احیا شدند و عرض اندام کردند . تمام این روسای ایلات که در زندان بودند یا در تبعید بودند بندها و زنجیرها را پاره کردند فرار کردند و رفتند به محل خودشان و باز شروع کردند و همان امتیازات سابق را با نحو شدیدتری برای خودشان ادعا کردند و موجبات توسعه اش را فراهم کردند . روحانیت که در واقع منحل شده بود ، و شاید یک کلمه مناسبتری خودشان استعمال میکردند ، یعنی ذلیل شده بود در زمان رضا شاه و ذلت پیدا کرده بود . روحانیت مجدداً بلند شد و در همین موقع یک نیروی تازه دیگری هم وارد عرصه شد و این نیرو عبارت بود از نسلی که در زمان رضا شاه رشد کرده بود و نمورده بود و تربیت شده بود . این نسل نسلی که زمان رضا شاه آمده بود اینهم به قدرت

خودش پی برده بود " کنسیانس " پیدا کرده بود و خودش را احساس میکرد که —  
میتوانست یک وزنه ای هم از نظر فکری هم از نظر تاثیر در امور اجتماعی باشد  
اینهم وارد میدان شده بود . اینها داشتند روبروی همدیگر قرار میگرفتند . خوب  
بنده در این شرایط آمده ام و میخواهم وکیل عدلیه باشم و در ضمن نسبت به مسائل  
اجتماعی هم صاحب علاقه هستم و میخواهم کار اجتماعی هم بکنم . بنده عدلیه را  
چطور دریافتم خانم ؟ بنده عدلیه را ، ببخشید بنده عدلیه شیراز را میگویم ،  
این مطلب خیلی جالب است باید یادداشت بشود ، من وقتی که عدلیه شیراز را  
مقایسه در آن موقع میکردم با تهران میدیدم که اسلوبها و اصول و قواعد و  
انضباط در دادگستری شیراز بیشتر رعایت میشود تا در دادگستری تهران . شاید  
علتش این بود که در دادگستری تهران چون مرکز حکومت بود و تمام قدرتها برای  
اینکه بتوانند اعمال قدرت بکنند و اعمال نفوذ بکنند ، اینجا دیگر مسئله  
اعمال نفوذ توی دولت بود خانم ، همه در تهران بودند ، بنابراین در دادگستری  
می توانستند اعمال نفوذ بکنند . در حالیکه در زمان رضا شاه من با دادگستری  
تهران کار کرده بودم ، دادگستری تهران را دیده بودم ، دادگستری تهران در  
زمان رضا شاه منظم بود ، منضبط بود ، مرتب بود ، ولی بعد از رضا شاه من  
دادگستری شیراز را تقریباً " دست نخورده " دیدم از لحاظ مقید بودن به انضباط ،  
در حالیکه دادگستری تهران را آشفته دیدم ، و دیدم که در معرض اعمال نفوذ  
و اعمال غرض هست . البته قضات را که سابقاً " فقط بنابه مصلحت جامعه یا مصلحت  
اداری ممکن بود جابجا بکنند ، چون میدانید در قانون اساسی ما تصریح شده که قضا  
مخصوصاً " قضات نشسته ، قضاتی که حکم میدهند نه قضاتی که تعقیب میکنند و متصدی  
تعقیب هستند ، این قضات را بدون رضایت خودشان نمیتوانند جایشان را تغییر  
بدهند . اما این اصل قانون اساسی در زمان داور در یک شکلی تفسیر شده بود که  
میشد قضات نشسته را هم جابجا کرد . البته این عیب داور نبود ، این اقتضای  
زمان بود باید بشما عرض کنم . این اصل قانون اساسی در همان شکلی که داور  
تفسیرش کرده بود در همان شکل در ابتدای بعد از رضا شاه بهمان ترتیب ادامه  
داشت . بعدها ، چند سال بعد این اصل استحکام بیشتری پیدا کرد که برایتان  
نقل خواهم کرد . بهر حال در زمان رضا شاه قضات را فقط روی مصلحت جابجا  
میکردند ، آنهم مصلحت بهیچوجه مصلحت شخصی نبود . اگر میدیدند یک قاضی خوب

کار کرده و خوب کار میکند یا سرچایش نگاهش میداشتند یا میخواستند ترفیعش بدهند ، ترقی اش بدهند می بردند یک جای دیگر . هیچوقت برای اعمال نظر و اعمال نفوذ یک قاضی را محلس را تغییر نمیدادند . اما در این زمان دیده شد که با اعمال نفوذ وکلای گاهی اوقات بعضی از قضات را جا بجا کردند ، اما کم بود خیلی کم بود ، زیاد نبود . بنده در دادگستری شیراز که در حدود ۵ سال تقریباً " چهار سال و نیم ، ۵ سال کار میکردم .

سؤال : بعنوان وکیل دادگستری ؟

آقای دکتر باهری : بعنوان وکیل دادگستری کار میکردم ، و خوب بمناسبت هم آشنائی ام با حقوق ، چون وکلای دیگر کمشان بودند که لیسانسیه حقوق بودند، شاید من نفر دوم بودم که لیسانسیه حقوق بودم و در عدلیه شیراز بوکالت مشغول شده بودم . علاوه بر این سابقه تحصیلات اسلامی و فرهنگ اسلامی هم داشتم و این بود که آشنائی هم در شیراز داشتم ، اینست که خیلی زود کار من رونق گرفت و جزو وکلای شاید وکیل اول شیراز بودم . اینست که با تمام قضات ارتبـاط داشتم و همه را می شناختم و بنده ندیدم که قاضی منحرف باشد . صحبت انحراف شد یک قصه ای از یک قاضی میگویم میدانم شاید هم مرده باشد بدبخت ، اسمش را باید بیاورم اینجا ، اسمش جامع است ، جامع بود یک قاضی بود لیسانسیه حقوق هم نبود . فارغ التحصیل کلاس قضائی بود . چون داور موقعی که عدلیه را میخواست تجدید حیات بکند ، یک کلاس سہائی بنام کلاس قضائی درست کرده برای اینکه قاضی تربیت بکند ، و اشخاصی که اطلاعات فقهی داشتند ، طلاب قدیم بودند اینها را آورد آنجا و آشنایشان کرد با حقوق جدید و قاضی شان کرد . این آقای جامع از آنها بود ، مثل اینکه اهل اصفهان بود شعر هم میگفت اما شعرش خیلی خوب نبود ، گاهی میدیدم که شعرهایی که میخواند با بعضی عرض کنم که صداها مثلاً " وزن ها را جور میکرد ، مثلاً " میدیدم تو شعرش " هی " میگوید وزن که با " هی " درست نمیشود که ! بهر حال آدم خوب ، معذک بعضی اوقات شعرهایش هم بد نبود ولی خوب خیلی استعداد زیادی نداشت در شعر و قاضی بود . به بنده از طرف یکی از شیرازیها وکالت داده شد که باغ و یک مقدار از اراضی اش که

با خواهرش و مادرش شرکت داشتند افزاز کنند یعنی جدا کنند ، با آنها شریک بود میخواست افزاز کند . مادرش و خواهرش نمیخواستند او افزاز کند . حالا چه ملاحظاتی داشتند ، اینهم میخواست افزاز کند و جدا بشود ، و خیلی هم عجله داشت پاینکار . بمن مراجعه کرد ، من عرض حالش را تنظیم کردم . دادم به محکمه و بهمین شعبه آقای جامع ارجاع شد . حالا بمن اصرار میکند میگوید که آقای خیلی زود و اینها ، گفتم والله دادگاه یک رسمی دارد و برطبق آن رسم روی نوبت پرونده ها را وقت میدهند و از من کاری نمیآید که بکنم ، گفتم خیلی عجله دارم ، گفتم از من کاری نمیآید که بکنم . برای خاطر اینکه البته اگر تجاروز به حقوق مان بکنند یک نوبتی را مقدم بر نوبت ما بگذارند چرا ، ولی بگویم نوبت ما را جلوتر از نوبت آنها دیگر بده ، اینکار از من ساخته نیست . گفتم من میروم و خود جامع را می بینم و کوشش میکنم که خود جامع این اقدام را بکند . گفتم مربوط خودتان است و مربوط به من نیست . بعدها برای من نقل کرد و گفت که رفتم خانه جامع ، خانه جامع هم در شهر قدیم بود ، توی یک خانسه ای بالاخانه ای را گرفته بود و اجاره کرده بود نشسته بود . گفتم رفتم پهلوی او ، می گفت بیچاره یک اطاق خیلی بزرگی داشت تا وسطش فقط فرش داشت . پائینش فرش نبود . آن بالا دو سه تا قالی بود و بعد هم یک تشکی و یک پتو هم رویش پهن بود و متکا و پشتی و او هم آنجا نشسته بود بمن گفت بفرمائید صندلی و چیزی هم نداشت . خیلی ادب کرد و چای آورد و میوه آورد و از این پذیرائی که رسم ایرانیها هست انجام داد . میگفتم من بعد با او شرح حال را گفتم و گفتم که من دادخواست افزازی دادم و وکیل فلانی است و توقع اینست که وقت را زودتر بدهید برای خاطر اینکه من احتیاج دارم میخوام یک قسمتش را بفروشم و یک قسمتش را ساختمان کنم ، و خواهش میکنم که وقت را زود بدهید . او هم شوخی کرد و گفت چشم من کوشش میکنم و اینها . میگفتم که وقتی میخواستم بروم توی پاکت پنجاه تومان پول گذاشتم و گذاشتم زیر تشکش و خدا حافظی کردم رفتم ، گفتم من از پله ها داشتم میرفتم پائین دیدم که جامع پای برهنه دارد میرود و میآید دنبال من و رسید و دست انداخت گردن من و بوسید و پول را هم گذاشت جیبم . و گفت پول چیه تو خواهش کردی ، من هم در حد توانائیم مشکلات را که بمن گفتم ، انجام میدهم . او میگفتم هرچه من گفتم ، جامع اشک ریخت گفت

من چطور ممکن است یک همچنین کاری بکنم ، برای چه همچنین کاری را بکنم ، برای انجام وظیفه ام من از تو پول بگیرم ، این چیه من چطوری جواب خستار را بدهم ؟ و حالا چطور بطوری این مطلب را نقل میکرد که خودش دلش سوخته بود و باچه تائری و باچه تمجیدی درعین حال از این قاضی این مطلب را نقل میکرد ، که منم گفتم آقا چرا باین آدم این ظلم را کردی ، گفت والله نمیدانم . گفتم توهین کردی باین مرد ، مردی که این اندازه شرف دارد و بعد هم وقت را زود داد و محاکمه .... خوب بنده این مطلب را هم دیدم و شاید کمتر قاضی است که نادرست باشد و بنده در شیراز دیدم ، کارها خیلی خوب میگذشت و بعد البته گرفتاری ما مربوط بود به موقعی که لازم بود برویم خارج از شهر و تحقیقات محلی یا کارشناسی محلی بکنیم ، و این تحقیقات محلی و کارشناسی محلی کسه در گذشته با سهولت انجام میگرفت ، ممکن نبود . برای اینکه تفنگچی خان ملک را گرفته بود ، آنوقت آدم توی ملکی که تفنگچی خان گرفته که نمیتوانست کارشناسی بکند ، نمیتواند تحقیقات محلی بکند ، نمیتواند بازدید بکند . گرفتاری عدلیه آن موقع همان مسئله سلطه خوانین بود و همان فئودالهایی که آمده بودند از تهران از بند و زنجیر فرار کرده بودند و آمده بودند . اما از غیر از این جهت ، دادگستری آن انسجام خودش را حفظ کرده بود . خوب عرض کنم که اما راجع به ثبت اسناد ، ثبت اسناد ، نه ، یک خورده سست شده بود سند مالکیتی که در زمان رضا شاه بشما گفتم حکم اسکناس را داشت ، دیگر آن اعتبار راداشت از دست میداد . دیگر دعوا بر علیه سند مالکیتی می پذیرفتند دادگاهها . من یادم میآید موقعی که درس میخواندیم وقتی به " ژوریس پرو دانس " مراجعه میکردیم که اصلا " دعوی بر علیه سند مالکیت اصلا " کفر بود . یادم میآید یک وقتی یک قاضی دعوی بر علیه سند مالکیت پذیرفته بود رای هم نداده بود البته فقط دستور داده بود وقت تعیین کنید برای اینکه رسیدگی کنند ، آن قاضی تعقیب انتظامی شد . و رتبه اش را گرفتند که چرا بر علیه سند مالکیت دعوی قبول کردی . ( پایان نوار شماره ۴ ب )

#### شروع نوار شماره ۵ الف

سؤال : قربان ، ماریده بودیم بآنجائی که شما درستان تمام شده بود و آمده

دیگر فعالیت کشا ورزی بود ، فعالیت باغداری بود فعالیت البته گوسفند داری و ال واژ " ( Elevage ) و پرورش دام بود . پرورش دام یعنی نگهداری دام ، والا پرورش دام بمعنائی که امروز متداول هست که وجود نداشت .

سؤال : ببخشید وقتی که شما میگوئید رضا شاه مقداری از زمین های مردم رابه زور گرفت یعنی خرید . بعد محمد رضا شاه مقداریش را پس داد یا نه ؟

آقای دکتر باهری : بلی ، بشما عرض میکنم . عرض میشود که بهر صورت فعالیت اقتصادی نشان میدهد ... که ببخشید دعاوی که در دادگستری مطرح هست نشان میدهد که وضع اقتصادی مملکت چطور است . دعاوی که بنده آن موقع مواجه با آن بودم و اشخاص دفاع منافعشان را بمن واگذار میکردند . ومن شاهد بودم که غالبا " مربوط بوده به حقوق اشخاص روی اراضی ، جنبه مالکیت های ارضی ، حقوقی که اشخاص روی عرض کنم که زمین ها پیدا میکردند ، از طریق اجاره ، یا اینکه آن حقوقی که موقوفات داشتند نسبت به اراضی . گاهی اوقات هم البتّه دعاوی مربوط به خانه ها و بهر حال املاک غیر منقول مطرح بود . دعاوی که آن موقع مخصوصا " خیلی متعدد بود مسئله رابطه مالک و مستاجر در مورد املاک مزروعی بود . بعد از رفتن رضا شاه میدانید مسئله غله و گندم مشکل شد برای ایران و گندم زیاد قیمتش افزایش پیدا کرد . حالا آن موقع در تبلیغات خارجی ها میگفتند برای ما گندم هم می آورند ، اما حقیقتش اینست که ما آن موقع احتیاج بگندم نداشتیم . یک وقت برایتان گفتم که جمعیت ما مثل حالا نبود و تمام سطح اراضی قابل کشت ما غالبش زیر گندم وجو بود و قبلا " ما احتیاجی به گندم نداشتیم و گندم صادر میکردیم . اینست که با احتمال قوی آنطور که شایع بود ، گندم را از مملکت ما میبرند برای کشورهای دیگر . این بود که بهر حال و بهر ترتیب وضع قیمت غله تغییر کرده بود و قیمت غله خیلی بالا رفته بود . قیمت غله بالا رفته بود البتّه محصول و درآمدی هم که از زمین بوده برای آن کسی که متصدی محصول بوده و صاحب محصول بود بالا رفته بود . اراضی و املاکی که سابقا " اجاره رفته بود روی قیمت غلات به مظنه سابق اجاره رفته بود ، بعدا " که قیمت غلات بالا رفته بود ، دیگر این اجاره ها متناسب نبود . این بود که غالباً "



بودید به شیراز کارتان را شروع کرده بودید و میفرمودید که وضع عدلیه شیراز خیلی خوب بود ولی ثبت اسناد آن وضعی را که داشت در زمان رضا شاه تغییر کرده بود یک کمی و بآن محکمی سابق نبود .

آقای دکتر باهری : بلی ، عرض میشود که اجازه بدهید قبلاً " هرروز که مصاحبه میکنیم تاریخش را ذکر کنیم که معلوم بشود . امروز ۲۶ ژانویه است و ششم بهمن ماه ۱۳۶۲ یا ۲۵۴۲ . صحبت ، همانطور که فرمودید دیروز راجع به دادگستری بود ، یعنی بنده در مقام این بودم که آثار سست شدن نظام شاهنشاهی رضا شاه را بعد از رفتنش میخواستم آثارش را بیان بکنم و طبیعتاً " اولین جایی را که بنظرم رسید و سر زبانم آمد مسئله دادگستری بود بمناسبت اینکه من وکیل دادگستری بودم . بنده فکر میکنم که بهتر هست برای اینکه مشخص شود کس دادگستری چه تغییری کرد بعد از رفتن رضا شاه . اصولاً " در ایران مختصات دادگستری را در زمان رضا شاه بیان بکنم . برای اینکه در موقعی که نظام رضا شاهی را میگفتم فقط باین مطلب اشاره کردم که قانون مدنی را تهیه کردند " کاپیتولاسیون " لغو شد و داور هم دادگستری را منحل کرد و با " المان " ( Élement ) های جدید و انتخابی از عناصر گذشته دادگستری را بکار انداخت و همچنین اگر درست بخاطرم باشد بمناسبت کار خوبی که راجع به ثبت اسناد کرده بود یک درودی هم به روان داور فرستادم . حقیقتش اینست که در آن موقع در دادگستری ایران یک دادگاهی بعنوان دیوان کیفر کارکنان دولت هم داور درست کرد ، این دیوان کیفر کارکنان دولت اختصاص داشت کارش به رسیدگی به جرائم و تخلفات کارکنان دولت . قضات دیوان کیفر کارکنان دولت عیناً " قضات دادگستری بودند . چون بعضی ها دیوان کیفر کارکنان دولت را بعنوان یک دادگاه استثنائی قلمداد کردند ، و بعد ها نسبت بآن ایراد کردند ، میخواستم که این ایراد را با ذکر خصوصیات دیوان کیفر کارکنان دولت تخفیف بدهم و آن با اصطلاح شدتی که بعنوان یک دادگاه استثنائی این را معرفی کردند و در واقع یک کار ضد آزادی تلقی اش کرده بودند و در واقع تزییقی برای آزادی بحسابش آورده بودند ، میخوام بگویم اینطور نیست . اولاً " رضا شاه در آن موقع داشت دولت بوجود میآورد . مملکت ما سابقه یک دولت توانائی را نداشت که حالا

درصد بر بیاید و رابطه دولت و مردم را یک رابطه هرچه بیشتر قانونی و حقوقی بکند. دولتی که ضرورت داشت و بوجود آمده بود و رضا شاه بوجود آورده بود و در همان اثنا و همان موقع که دادگستری را احیا کرده بود و دادگستری را بوجود آورده بود، همان موقع هم وزیر عدلیه اش فکر کرده بود که برای رسیدگی به جرائم دولت بایستی یک دادگاه اختصاصی وجود داشته باشد. یعنی تقریباً با همان آئین دادرسی کیفری که بجرائم عمومی رسیدگی میشد با یک مختصر اصلاحی و بدست همان قضاتی که رسیدگی به جرائم عمومی میکردند بکار کارکنان دولت، که گاهی اوقات یک تخصص مخصوصی را ایجاب میکند، اینکار را انجام بدهند. این مطلب که دادگاهها متخصص میشوند در یک کارهای معینی حتی در بین دادگاههای عمومی هم وجود دارد. شما وقتی می بینید که دادگاه شهرستان مثلاً در یک شهر بزرگی مثل تهران یا شیراز شعب متعدد دارد، هر شعبه ای را رئیس کل دادگاه اختصاص میدهد بیک کار معینی، که آن نوع کار وقتی می آید ارجاع میشود به آن شعبه. اختصاص دادن رسیدگی نسبت به نوعی از دعاوی بیک دادگاه معین این را نبایستی تعبیر کرد باینکه یک دادگاه استثنائی بوجود آوردند. دیوان کیفر البته مثل یک شعبه دادگاه جزائی نبود. خودش یک "استاتو" (Statut) و یک اساسنامه خاصی داشت. و "پروسه دور" و آئین رسیدگی هم در دیوان کیفر کمی اختلاف داشت ولی بهر حال این اندازه که بعدها بدیوان کیفر انتقاد کردند و گفتند که دادگاه استثنائی هست، این انتقادات واقعاً انتقادات صحیحی نبود. میرسیم به دلیل این انتقادات. بهر حال کارکنان دولت در اینجا محاکمه میشدند. بنده بایستی عرض بکنم در زمان رضا شاه واقعاً "فساد و رشوه خواری در دستگاه دولت خیلی کم بود، و این دیوان کیفر کارکنان دولت خیلی سختگیر بود و سختگیری و مراقبت "پارکه" یعنی دادستانی دیوان کیفر و شدت عملی که دیوان کیفر هم زیر البته مراقبت شدید رضا شاه انجام میداد موجب شده بود که جرائم و فساد در داخل دستگاههای دولتی نباشد یا کم باشد. البته مطلب دیگر هم موثر بود مسئله اخلاق هم بود. هنوز مردم پول پرست نشده بودند، هنوز مدرنیته شدن مملکت این اندازه تاثیر بخشیده بود در ذهن مردم و مخصوصاً کارمندان دولت که علاقه به مال و پول زیادی داشته باشند و از موقعیتشان سوء استفاده کنند. محاکمات مهمی که در زمان رضا شاه در مقابل دیوان کیفر انجام شد، آنچه که من بخاطر می آید محاکماتی بود که شاید اشخاصی

که محاکمه میشدند از نظر سیاسی اهمیت داشتند ، و البته اتهامی که متوجه آنها بود در دیوان کیفر اتهام مالی بود ولیکن این احتمال دارد یعنی احتمال دارد که شاید یقین باشد که مبداء تعقیب آنها ملاحظات سیاسی و مخصوصاً " بسه غیظ و غضبی بود که رضا شاه متوجه آنها میکرد . یکی مرحوم نصرت الدوله فیروز بود یکی هم مرحوم تیمورتاش بود که اینها باصطلاح در معرض غیظ و غضب رضا شاه قرار گرفته بودند بنام ملاحظات سیاسی و رضا شاه ظاهراً " استنباط کرده بود که اینها برخلاف نظر او یک فعالیت‌های سیاسی مخصوصاً " در ارتباط با خارجی داشتند ، این بود که درصدد برکناری آنها وحتى ازکار انداختن آنها بود و البته کارهایی که آنها کرده بودند شاید عنوان جرم در قانون نداشت . بعداً " یک مواردی را پیدا کردند بعنوان جرم مالی و در مقابل دیوان کیفر اینها را محاکمه کردند . اما در یک مورد هم خاطر هست که نه ملاحظات سیاسی در کار نبود ، مسئله واقعاً " جنبه مالی داشت و آنهم مرحوم رجبعلی منصور بود . مرحوم رجبعلی منصور وزیر راه بود و متهم شد او وعده ای از همکارانش که در وزارت راه در ارتباط با ساختن راهها ، در ارتباط با مقاطعه کارها ، حالا کیفیت واقعاً " اتهامش را بنده روشن نیستم ، در ارتباط بهر حال تصدیش در مقام وزارت راه متهم به سوء استفاده شد و بدیوان کیفر تحویل شد ، ولی تبرئه شد ، تبرئه شد و دادگاه دلیلی برای مجرمیتش ندید در پرونده ای که برایش تنظیم شد ، انشاء الله همینطور بوده . اینکه میگویم انشاء الله برای خاطر اینکه احکامی که دادگاهها صادر میکنند در مقام باصطلاح بی گناهی یا برائت در واقع همیشه حکایت از بیگناهی نمیکند ، بلکه گاهی اوقات حکایت از عدم ثبوت دعوی دادستان یعنی عدم ثبوت وعدم وجود یعنی نبودن و فقدان دلایل کافی برای اثبات اتهام هست . بهر حال من نمیدانم در چه شکل بود ، بهر حال منصور تبرئه شد و بعداً " بمقام نخست وزیری هم رسید ، و موقعی که مملکت ایران اشغال شد رجبعلی منصور نخست وزیر بود ، که البته حرفهایی هم راجع به غفلتی که رجبعلی منصور در موقع نخست وزیری کرد در افواه ، وحتى اگر اشتباه نکنم بخاطرم هست که بقلم کسروی هم یک مقالات تحقیقی راجع باین موضوع آورده شده بود که رجبعلی منصور در مقام نخست وزیری وقتی که متفقین بایران حمله کردند قصورهائی از او دیدند . راجع باین موضوع هم صحبت نکردیم که اصلاً " چرا متفقین آمدند و ایران را اشغال کردند . حالا بعداً " راجع باین موضوع صحبت می کنیم .

سؤال : گروه ۵۳ نفر چه هست

آقای دکتر باهري : حالا عرض ميکنم ، يکي عدليه ايران ، بنا بر اين ملاحظه کرديد که يکي از خصوصيات عدليه رضا شاه وجود ديوان کيفر کارکنان دولت بود که با شدت عمل در مقابل جرائم مالي مستخدمين دولت مي ايستاد و رسيدگي ميکرد و حکم صادر ميکرد . من خاطر هست که خيلي از اشخاصي ، که خيلي که نه ، البته بعضي از اشخاص در مقام قضاوت بودند متهم شده بودند به سوء استفاده و ديوان کيفر کارکنان دولت بجرم اينها رسيدگي کرده بود و اينها را متهم شناخته بود و من فصل شده بودند از خدمت قضائي ، اما يک محاکمه بزرگ ديگري که در زمان رضا شاه خاطر هست انجام شد محاکمه ۵۳ نفر بود . اين مسئله محاکمه ۵۳ نفر جنجال بزرگسي بعدها در تاريخ بر عليه رضا شاه ، بر عليه قضاتي که متصدي اين محاکمه بودند موجب شد . مسئله اين بود که دکتر تقی اراني معلم دبيرستانهاي تهران که در فرنگستان درس خوانده بود ، در آلمان درس خوانده بود و آشنا با فلسفه مارکسيسم و لنينيسم بود و معتقد به کمونيسم بود و کمونيست بود اساساً . از موقعيت خودش بايد صريح بگويم سوء استفاده کرده بود و اينکه ميگويم سوء استفاده ، دليل دارد ؛ دانشجویان خودش را با يک سبک معينی آنهاي را که استعداد قبول کمونيسم را داشتند و استعداد مشارکت را در تاسيس يک حزب کمونيست داشتند اينها را جلب کرد و تبليغ کرد ، در قانون مجازات عمومي ما ، خانم ! يک قانوني هست بعنوان قانون مجازات مقدمين بر عليه امنيت مملکت . اين قانون در سال ۱۳۱۰ گذشته و ناظر هست يک قسمتش بر اشخاصي که مرام اشتراکي يعني مرام کمونيستي را اشاعه ميدهند يا در مرام کمونيستي وارد هستند و شرکت ميکنند . حالا راجع به اين قانون ممکن است صحبت کرد که چرا ، چرا مردم را منع ميکردند ، چرا اجازه نيمدادند مثل کشورهاي ديگر ، کشورهاي مترقي ديگر ، کشورهاي دموکراتيک ديگر که حزب کمونيست هم در آنها آزاد هست ، چرا اين رخصت و فرصت را به ايرانيها نيمدادند که اگر کسی علاقمند به کمونيسم هست خوب مرام کمونيستي را هم . . . . انتخاب کند و فعاليت کمونيستي داشته باشد و فکر ميکنم واقعاً " ايران سال ۱۳۱۰ که سه چهار سال بود صاحب دولت شده ، صاحب دولتي شده که وظيفه اصليش ايجاد نظم است و هنوز سرگردنه هارا بسته اند .

ومی بندند ، هنوز یاغی ها امنیت را در خارج از شهر اجازه نمیدهند ، هنوز یک قدرتهای موضعی در نقاط مختلف مملکت وجود دارد و دولت هنوز سلطه کامل برای اینکه بتواند امنیت را کاملاً تامین نکند ندارد . آنوقت در این موقع اجازه بدهیم که جنجالی ترین تئوریهای اجتماعی که مربوط هست به جوامع خیلی پیشرفته بیایند در مدارس که جای درسی است ، این تئوری را پیاده کنند و بچه‌ها را که باید درس بخوانند بکشندشان و متوجه این تئوری نکنند .

سؤال : ببخشید وقتی که اینها را گرفتند توی مردم چه واکنشی داشت چه واکنشی بود .

آقای دکتر باهری : حالا عرض میکنم خوب وقتیکه پلیس متوجه شد ، خیلی برای پلیس هم مشکل بود متوجه بشود برای اینکه پلیس اصلاً نمیدانست اینها چه هست ، این مطالب چه هست . بالاخره وقتی که پلیس متوجه شد در سال مثل اینکه ۱۳۱۵ بود دکتر ارانی یکی دو سه سال بود که مشغول تبلیغ بود ، مجله دنیا که در واقع اولین نشریه کمونیستی از طرف این دسته بود ، نشریه علمی و تفصیلی و تقریری فلسفه مارکسیسم بود یا لاقلاً مقدمات مارکسیسم را میگفت ، این بطور آزاد منتشر میشد ، طی دو سه سال ، کتابخانه‌ها میفروختند و پلیس نمیدانست این چه هست . بالاخره وقتیکه دانستند و فهمیدند و اعضای این شبکه را که دکتر ارانی درست کرده بود که تعدادشان به چهل تا پنجاه تا رسیده بود گرفتند و توقیف کردند . عرض کنم که حالا من میدانم بنده باید از چه دفاع کنم ، از اینکه پلیس قانون را اجرا کرده و یک شبکه کمونیستی را کشف کرده ، پلیس چه گناهی دارد ، و چرا از دکتر ارانی ما دفاع کنیم ؟ دکتر ارانی مرد با سواد بوده ، مرد خوب ، ممکن است با "کاراکتری" بوده ، مردی بوده که قدرت رهبری داشته یک مردی بوده که خصلت‌های ممتاز و خوبی رفقاییش از او تعریف میکنند . اما شما در یک مملکتی زندگی میکنید شرط اولش اینست که نظم را حفظ کنید ، شرط اولش اینست که از قانون اطاعت کنید و قانون منع کرده اینکار را . شما قدم اولتان ، یک معلم بایستی بشاگردش قدم اولش این باشد که یاد بدهد بشاگرد و بگوید از قانون اطاعت کن ، قانون را رعایت کن ، قانون محترم است و قانون برای امنیت عمومی هست - آقای دکتر ارانی شما دیگر از سقراط بالاتر

نیستید که وقتی که محاکمه اش کردند - وقتی که محکوم شد بمرگ ، سقراط مخالف نظم رفتار نکرده بود . ولیکن دشمنانش فکر کردند که وجود این تعلیمات او محل نظم هست ، بعد که محکوم بمرگ شد . آمدند شاگردانش و دوستانش تشویقش کردند و حتی تسهیلات برایش فراهم کردند که فرار کند . گفت ، نه قانون .... من مطابق قانون محکوم به مرگ شدم ، هر چند ظالمانه باشد و جام شوکران را مینوشم . آقای دکتر ارانی شما معلم هستید . خوب من نمیخواهم بگویم که جامعه نبایستی از تئوری مارکسیسم اطلاع داشته باشد ، در جامعه یقیناً " بایستی افرادی که قابلیت دارند از تمام تئوریهای فلسفی زمان آگاه باشند ، اما بعضی مواقع حالت فوق العاده است . زمان رضا شاه یک زمان فوق العاده ای بود برای مملکت ما ، باید قبول بکنیم . من توضیح دادم که ما هیچ چیز نداشتیم ، هیچ وسیله که جوابگوی مصلحت عمومی و جواب احتیاجات عمومی را بدهد نداشتیم . شرح دادم که قبل از اینکه این دولت بوجود بیاید ، اپیدمی ها تاریخ بود و مبداء تاریخ بود ، اینقدر اپیدمی در مملکت ما رایج بود . این مملکت که حالا دارد منظم میشود ، دولتی بوجود میآید و پیش بینی هم شده قانونی آمده و در این قانون هم ذکر شده است که اشاعه مرام کمونیستی و عضویت در حزب کمونیست ممنوع است ، آنوقت شما بنام یک معلم یک عده جوان مملکت را میآورید . خوب البته قانون مجازات تعیین کرده برایتان ، حالا بنده دفاع زیاد از این قانون نمیکنم ، آنچه که مسلم است راجع به دادگستری دارم صحبت میکنم ، هر که هم که این حرفهای بنده را راجع به مورد بودن این قانون قبول نداشته باشد من الان راجع به دادگستری میگویم راجع به محاکمه این ۵۳ نفر میگویم . این ۵۳ نفر را گرفتند و پرونده برایشان تشکیل دادند تحویل دادگستریشان کردند در دادگستری هم محاکمه شدند و در حدودی هم که قانون تعیین کرده بود برای اینها مجازات تعیین کردند . البته آن چیزی که مخصوصاً راجع به این حادثه زیاد رویش انگشت میگذارند مسئله پلیس است . میگویند پلیس در مرحله قبل از تحقیقات شکنجه کرده ، بنده گزارشهایی که از اشخاصی که وارد بودند به ۵۳ نفر خواندم ، این اندازه هم که " دراماتیزه " میکنند این وضعیت را که پلیس رفتارش بد بوده ، این اندازه هم شدید نبوده . البته در موقعی که پلیس مواجه میشده با یک مقاومت هایی البته سخت گیری اش را بیشتر میکرد ، اما

اصولا" من بشما عرض کنم که رفتار پلیس در همه جای دنیا صد درصد مطابق قانون نیست. اصلا" در فرانسه یک اصطلاحی هست بنام " پاسه اوتابا " " پاسه اوتابا " معنیش همین خشونت هائی هست که پلیس نسبت به متهمین میکند ، در همین فرانسه صحبت میکنم برایتان . سال پیش چند نفر ایرلندی را بنام بزرگترین تروریست بین المللی معرفی کردند و تحویل زندان دادند . بعد معلوم شد که پلیس نه فقط اشخاصی را که بی گناه هستند گرفته بنام تروریست بین المللی ، بلکه اساسا" با یک تحریفی در صورت وضعیت خانه، اینها صورتمجلسی را راجع بخانه اینها تنظیم کرد و حتی با اضافه کردن اسلحه، وضع اینها را خیلی وخیم ارائه کرده . یکسال این بیچاره ها در زندان ماندند تا بی گناهی شان ثابت شد . البته بهیچوجه کار پلیس اینجا را بحساب دولت نباید گذاشت خانم ، پلیس زمان رضا شاه را هم نیاستی بحساب رضا شاه گذاشت . حتی من شنیدم وقتی که شهربانی میخواست سه پرونده اینها را تحویل دادرسی ارتش بدهد . رضا شاه گفته بوده معنا ندارد ، چند نفر شاگرد مدرسه رفتند نشستند یک بحث هائی کردند چرا تحویل دادرسی ارتش بدهید . عدلیه رسیدگی کند، در صلاحیت عدلیه است . بهر حال نمیخواهیم آن خشونت هائی را که پلیس کرده ، آن خشونت ها را بهیچوجه تایید کنم ، خواستم فقط بگویم که آن خشونت ها متاسفانه طبیعی کار پلیس هست که در همه کشورها کم و بیش وجود دارد و شاید کارهائی که آن موقع کردند از بعضی از کارهائی که در کشورهای متمدن حالا میکنند یکخورده خشن تر بوده یا خیلی خشن تر بوده ، بهر حال این را بحساب رژیم نباید گذاشت و بگویند رژیم ، رژیم پلیسی بوده پلیس قانون را خواسته اجرا بکند . بهر حال این بود شکل دادگستری . یکی از وزرای دادگستری داور بود که اشخاصی که با او تماس داشتند و بعدا" با من کنار میکردند از او نقل میکردند ، میگویند مرد شریفی بوده مردی بوده با کمال حسن نیت و میخواست یک عدلیه واقعا" قانونی، یک عدلیه ای با تمام معیارها و موازینی که متداول هست در همه جای دنیا و قابل قبول است، برای انسان متمدن یک همچین عدلیه ای را بوجود بیاورد . قوانینی هم که آورده ، قوانینش هم در همین حد بود . بعد از داور متین دفتری وزیر دادگستری شد . متین دفتری هم کوشش کرد قوانین متعددی را آورد ، مخصوصا" آئین دادرسی مدنی را خاطر م هست که اصلاح کرد و آئین دادرسی سابق را که یکخورده کهنه بود و متناسب با زمان نبود

تصحیح کند و قواعد و قوانینی که ایجاد سرعت میکرد و موجب تسریع در رسیدگی میشد بیاورد. لیکن متین دفتری آن بستگی که داور باصول داشت، آن بستگی را بآن اندازه از خودش نشان نداد. بیشتر متمایل بود که آن دولتی را که رضاشاه منظورش هست آن دولت قوی را، مقررات دادگستری و اساسا جریان کار دادگستری را بیشتر تنظیم کند برای حیات و تقویت آن دولت. داور درحالیکه مطلب را توجه داشت ولی بهر صورت میدید که قوت دولت بهر صورت در قانونی بودن کارهایش هم هست. متین دفتری یک قیافه "اوتوری تری" از خودش بیادگار گذاشته در دادگستری در زمان رضاشاه. ولی داور، نه، یک قیافه مصلح و یک قیافه لیبرال. رضاشاه رفت و این دادگستری که امیدوارم خصوصیاتش را تا آن اندازه ای که میشد و بخاطر هم هست برایتان گفتم گفته باشم. بنده هم حالا آمده ام در دادگستری بعد از رضاشاه. البته بلافاصله بعد از رفتن رضاشاه بعد از چندماه بنده در دادگستری شیراز مشغول بکار شدم. ملاحظاتی که برایتان دیروز بیان کردم مربوط میشود به همان ایام ابتدائی که دادگستری شیراز همانطور که عرض کردم یک دادگستری بود که سلامت و بستگی خودش و وفاداری خودش را باصول قانونی حفظ کرده بود. البته این فقط مربوط باین نبود که اساس دادگستری یک اساس جدیدی و مطابق با اصول دادگستری در کشورهای دیگر باشد، یک علت دیگر هم داشت و آن علت این بود که متصدیان دادگستری غالبا "تاسطح وسط از لیسانس های حقوق و پرورش یافتگان در دانشکده حقوق بودند و اینها جوانهایی بودند که با یک ایده آلی مشغول کار بودند که این ایده آل یک قسمتتهایش همین بستگی و وفاداری و علاقمندی و اصرارشان روی قانونی بودن کارها بود و بهر صورت هنوز مال پرستی و مال دوستی که اقتضای مدرنیته کردن بود هنوز توی اینها رخنه نکرده بود. پای بند عدالت بودند و هیچ قدرت اجتماعی غیر از دولت را قبول نداشتند و تحت تاثیر نفوذ قرار نمیگرفتند. وضع مثبت اسناد را هم بشما عرض کردم که از چه قرار بود و سند مالکیت تا حدودی سست شده بود که دعوا بر علیه سند مالکیت پذیرفته میشد، هرکسی که مسلح به سند مالکیت بود لزوما خودش را مصون از همه شکایتها و از همه تعرضها و اعتراضها نمیشناخت. خورده خورده البته، این وضع دادگستری بود در شیراز آنچه که بنده لمس میکردم. اما در تهران جریان غیر از این بود. اولاً "خوب مقتضای تغییر سلطنت و دست



بدست شدن قدرت از یک تیمی نمیشود گفت بیک تیم دیگری ، ولی بهر حال یک روحیه دیگری ، یک حالت دیگری ، یک فضای دیگری بهر صورت مسلط بود بر حکومت بعد از رضا شاه در این شرایط مثل همیشه در همه جای دنیا مجرمین سیاسی را عفو کردند . مجرمین سیاسی را که عفو کردند از جمله همین ۵۳ نفر بودند . کسی دیگر را ، خوب البته ، اشخاصی هم که سابقاً " متهم بودند بفعالیت کمونیستی ، چون مجرمین سیاسی کسانی بودند که کارهای کمونیستی میکردند ، یعنی فعالیتهای کمونیستی میکردند ، ارتباط با مراجع کمونیستی داشتند ، زندان ما اگر مجرم سیاسی یا متهم سیاسی یا محکوم سیاسی داشت از این قبیل بودند ، تعدادشان هم خیلی زیاد نبود بهر حال وقتی که سلطنت عوض شد اینها عفو شدند . اما متأسفانه دایره عفو باینجا متوقف نشد ، کسانی هم که در دیوان کیفر سابقاً " محکوم شده بودند بعنوان فساد بعنوان ارتشاء ، بعنوان تجاوز به بیت المال ، اینها هم درصدد برآمدند و خلاصه و ادار کردند دستگاه را که قبول بکند از طریق قانونی البته که محاکماتشان اعاده بشود ، اعاده دادرسی داده بشود و بعضی از اینهایی که بنده میشناختمشان سابقه خوبی هم نداشتند ، آدمهای خوبی هم نبودند ، لاقلاً از نظر سلامت کار و رفتار و صحت و درستی کارشان ، اینها هم شسته شدند و پاک شدند و براءت پیدا کردند وقتی بعداً " هم در دستگاه مشغول شدند ، خوب این یک ضربه ای بود بدادگستری . البته همان موقع به دیوان کیفر کارکنان دولت خیلی حمله شد ، بعنوان متداول استثنائی که دادگاه استثنائی خلاف اصول دمکراسی است ، حرفهایی که متداول است در همه جای دنیا و این دادگاهها را خیلی مورد حمله قرار دادند . اما همانطور که عرض کردم نظام سست شد ولی اصول از بین نرفت . از جمله همین دیوان کیفر کارکنان دولت منحل نشد و از بین نرفت . خوب بعد از اینکه این ۵۳ نفر از زندان آزاد شدند کوشش کردند مقامات شهربانی را که در موقعیکه در زندان بودند آنها ، آنها را بکشند به محاکمه و آنها را متهم کردند که آزادی را رعایت نکردند ، قوانین را رعایت نکردند ، اینها را شکنجه دادند و عرض کنم که کنار خلاف قانون کردند ، و حتی یک پزشکی در شهربانی بود او را هم متهم کردند باینکه این آمپول میزند باشخاص ، آمپول هوا میزند و آدمها را می کشت . نمیدانم واقعاً ممکن است این چیزها بوده باشد ، هیچ بنده ، بیاناتی که میکنم در حد برداشتهای هست نسبت بآن مسائلی که میدانم ، و بهر حال این مطالب درست است که بعنوان

خاطره دارم نقلش میکنم ، اما خاطره در حد شایعات ، در حد چیزهاییست که آن وقت می شنیدم و خودم ناظر نبودم و خودم وارد نبودم . بنابراین صحت این مطالب بایستی تحقیق بشود . اگر راجع به ۵۳ نفر میگویم مطابق قانون بود ، برای اینکه قانونش را میدانم . اما در زندان اگر میگویم در زندان هم شکنجه میکردند در عین حالیکه تقبیح میکنم ، خوب میگویم متأسفانه در همه جای دنیا پلیس وضعیت وضع خشنی هست . و بهر حال محکوم هم میکنم . و اگر در زندان یک طبییی هم بوده بنام پزشک احمدی آمپول میزده آدمها را میکشته ، کار خیلی زشتی بوده و کار بدی بوده . حالا آیا تا چه حدودی رضا شاه مقصر بوده در اینکار ، یا رئیس شهربانی اش مقصر بوده ، این مطالبی هست که بایستی دقیقاً رسیدگی بشود . آنچه که مسلم هست این مطلب را باید گفت که در آن موقع بوده یک همچنین چیزی هم . یک همچنین پزشکی بوده که بعداً " متهم شده و بعداً " محکوم شد ، اعدام هم شد و دارش هم زدند و البته لکه بود بر آن رژیم . منتهی آیا این هدف رضا شاه این بود که واقعا " اشخاص را بگیرد توی زندان و بعد پزشک احمدی هم بآنها آمپول بزند و اینها را بکشد ، یا اینکه نه بالاخره ایجاد نظم و برقراری یک دولت بشری که شرح دادم ، این چیزها تویش هست . این چیزها پیش میآید ، بالاخره پلیسی هست . پلیس هم برای اینکه وظیفه خودش را انجام بدهد گاهی اوقات یک ابتکاراتی بخرج میدهد ، این ابتکارات هم همیشه سالم نیست ، بهر حال یک مطالبی هست که گفتم بایستی رسیدگی بشود از نظر تاریخی ، ولی خوب ذکرش بنام بالاخره یک لکه ای آن موقع .... بنده میکنم ، ذکر میکنم . و ضمناً " هم گفتم دیوان کیفر کارکنان دولت مبارزه میکرد با دزدی کارمندان دولت بسیاری از کارمندان دولت که خاطی بودند و فاسد بودند و در انجام وظایفشان از مردم پول میگرفتند ، یا اینکه به بیت المال تجاوز میکردند ، آنها را هم گرفت و حبس کرد . این یک واقعیتی بود . بهر حال از اینکه یک وضع قانونی در مملکت بوجود آمد تردید نیست ، حالا سوء استفاده در بعضی از مواقع شده یا گاهی اوقات برای آن مقصد اصلی که ایجاد یک دولت است پا روی قوانین گذاشتند ، اینها بک مطلب علیحده ای هست . حالا انشاء الله آنهایی که از این خاطرات استفاده میکنند و از اسناد دیگر استفاده میکنند یک قضاوت صحیحی را در اختیار آنهاست که تاریخ ایران را خواهند خواند بگذارند و الا این چیزهاییست که بهر صورت در

این دیوان کیفر کارکنان دولت بعدها مسئولین شهربانی محاکمه شدند و باتهام همین شکنجه و سوء استفاده از قدرتشان درمقابل زندانی ها که مخصوصاً "همین ۵۳ نفر بودند ، اینها بودند که بیشتر راجع باینها صحبت میکردند، راجع بزندان و راجع به شهربانی و نقض حقوق فردی صحبت میکردند ، آنها طرف بودند باصطلاح ، جواب اعتراضات آنها، محاکمه رئیس شهربانی وقت و بعضی ازکارمندان شهربانی که در تماس بودند بااین زندانیها ، انجام شد . فقط یکی ازاینها چون جرمش جرمی بود که استحقاق اعدام را داشت ، اگر ثابت میشد، آن محاکمه اش در دیوان جنائی شد . چون دیوان کیفر بجرائمی که مجازاتش اعدام بود رسیدگی نمیکرد ، این در صلاحیت دادگاه جنائی بود . بجرائمی که مجازاتش زندان بود و به بعضی از جرائم کارمندان دولت که مجازاتش زندان بود دیوان کیفر رسیدگی میکرد ، اما بجرائم کارمندان دولت که مجازاتش اعدام بود، آن در دادگاه جنائی، دیوانعالی جنائی، یا اگر نظامی بودند با شرایط معینی در دادرسی ارتش بود . بلی ، عرض کنم که دادگستری ما بنابراین در آن دو سال اول مواجه با انتقاد همین ۵۳ نفر وزندانیان سیاسی قرار گرفت مخصوصاً " پلیس آن و در همان دیوان کیفر هم که خیلی مورد اعتراض بود کارمندان شهربانی و رئیس شهربانی را گرفتند و محاکمه کردند و سرپاس مختاری را برای جرائمی که با و نسبت میدادند به ده سال زندان محکوم کردند . خاطر میآید که وکیل مدافع سرپاس مختاری رئیس شهربانی مرحوم کسروی بود . برای خاطر اینکه خیلی مشکل بود در آن اتمسفر یککسی پیدا بشود و ازاینها دفاع کند . چون یک موج نفرت و موج عرض کنم خشمی از مردم متوجه شهربانی بود . خوب شهربانی بهر حال همیشه ایجاد محدودیت میکند ، پلیس همیشه برای حفظ نظم ایجاد محدودیت میکند . در ضمن اینکار هم بسیاری از مواقع تجاوز میکند و قانون را نقض میکند ، خصوصاً " موقعی که یک دسته مبلغ با تبلیغات وسیعی مثل دارو دسته ۵۳ نفری هم باشند و برعلیه اینها ، خشم و نفرت مردم زیاد وجود داشت ، و اینکه خیلی مشکل بود یککسی بیاید و ازاینها دفاع بکند . بلکه کسانی که بنام حیثیت عمومی و بنام منافع عمومی برعلیه اینها طرح دعوا میکردند آنها یک وجهه ای برای خودشان در جامعه میخواستند تحصیل بکنند . حالا اعم ازاینکه دادیار دادسرا باشند یا اینکه بنام وکیل شاکی خصوصی در دادگاه دخالت بکنند . ولی کسی که بیاید قبول بکند دفاع ازاینهارا

در جلوی دادگاه واقعا " یک شهامتی و بی علاقه ای به دفاع از یک کسی که در معرض اتهام هست دارد و کسروی از آنهایی بود که دفاع از سرپاس مختاری را بعهده گرفت و خیلی بارشادت از مختاری دفاع کرد . بهر حال مختاری به ده سال زندان محکوم شد . قضاوت در باره مختاری که آیا این تزییقاتی که برای زندانیان قائل میشد روی خیاست بود ، روی مخالفت بود ، روی شرارت و دشمنی بود ، یا بنظر خودش برای مصلحت مملکت بود ، اینها واقعا " یک چیزهایی هست که محتاج یک رسیدگی دقیق و عمیقی است . قضاوتی که دادگستری کرد یک قضاوتی بود که روی پرونده بود و بایستی قبول کنیم که تحت تاثیر موج روز بود ، و این وضع دادگستری بود در آن موقع . اما بنده بایستی قبل از اینکه بپردازم به مطالب دیگر . . اینجا بایستی بشما بگویم که خیلی جالب هست که دعاوی که آن موقع در دادگستری مطرح میشد از چه قرار بود . چون دعاوی که در دادگستری مطرح میشد در واقع یک نشانه ای هست از وضع اقتصادی مملکت . میدانید رضا شاه وقتی که آمد و حکومت را بدست گرفت با ایجاد امنیت در مملکت و امکان دادن فعالیت باشخاص ، در واقع موجب تولد " بورژوازی " شد در ایران . اما بورژوازی که رضا شاه بوجود آورد تا موقعی که رضا شاه رفت ، عمر زیادی نداشت . بنابراین یک اقتصادی که بهر حال مبتنی بر فعالیت بورژوازی مثل بورژوازیهای خارج باشد ، خیلی وسعت نداشت . هنوز صنعت در ایران رونقی بخودش نگرفته بود . کارخانه‌هایی که ما داشتیم وقتی که رضا شاه بود چندتا کارخانه نساجی بود که در اصفهان بوجود آمده بود . ( پایان نوار شماره ۴ ب )

#### شروع نوار شماره ۵ ب

یا کارخانه کبریت سازی بود که در آذربایجان وجود داشت . اینها کارخانه‌هایی بودند که بنده بخاطر می‌آید از طرف بخش خصوصی در ایران بدست همان بورژوازی که بهر حال متولد زمان رضا شاه هستند بوجود آمده بود . البته دولت چندتای کارخانه قند هم احداث کرده بود در نقاط مختلف مملکت اما این کارخانه‌های قند متعلق بدولت بودند . کارخانه قند متعلق بمردم نبود . فعالیت تولیدی

دعاوی که بنده دفاع می‌کردم مخصوصاً " از طرف مستاجرین ، دعاوی بود راجع به فسخ اجاره ، موجرین از شرایط متن اجاره استفاده میکردند و اجاره را فسخ میکردند برای خاطر اینکه بتوانند ملکشان را با خودشان متصدی بشوند در بهره‌برداریشان ، یا اینکه با اجاره سنگین تری بدهند . اختلافات یادم می‌آید ، موقوفه‌ای بود که در شیراز به نام موقوفه حاجی قوام . بنده وکیل مشاور این موقوفه بودم در آن موقع . این موقوفه که بزرگترین موقوفات فارس و شاید اغراق نباشد آنطور که گفتم که این مطالبی که راجع به " شیفر " ( Chiffre ) گفته میشد بایدستی همیشه سند داشته باشد ، ولی خوب معروف بود ، میگفتند بعد از موقوفات حضرت رضا بزرگترین موقوفات ایران بود . بعضی از املاک این موقوفه کسبه مال الاجاره اش قبل از رفتن رضا شاه سی هزار تومان ، چهل هزار تومان بود ، بعداً که متولی توانست فسخ کند و با اجاره مجدد واگذار کند ، ده برابر شد ، سیصد هزار تومان شد ، چهارصد هزار تومان شد ، این موقوفه ای که عایدات سالیانه اش در حدود ۱۵۰ هزار تومان ، دویست هزار تومان بود در آمد سالیانه اش بعد از تجدیدنظر در میزان مال الاجاره به بیش از دویست میلیون رسید . و این نوع دعاوی در دادگستری بود که این نشانه یک تحولی در وضع اقتصادی بود . از طرف دیگر یک سلسله دعاوی دیگر هم در دادگاهها مطرح می‌شد ، آن دعاوی احتکار بود . خوب همان ایام جنگ ، دولت برای مبارزه با احتکار یک قانون سختی گذراند و خیلی از صاحبان " استوک ها " و اینهایی که در کار فروش خوارو بار و اینها بودند خیلی برایشان مشکل بود که وضعشان را تطبیق بدهند با آن قانون . قانون خوبی نبود ، قانونی بود که متناسب با اوضاع و احوال نبود ، ولی بهر حال لازم الاجرا بود و اداره مخصوصی بود که مقام اجرائی آن قانون بود و بسیاری از کسبه و اشخاصی که در کار توزیع خوارو بار بودند اینها تحت تعقیب قرار میگرفتند ، و ما مواجه بودیم با اینگونه دعاوی که در دادگاهها مطرح بود و یک مقداری از وقت ما هم صرف دفاع از این اشخاص میشد . بهر صورت دادگستری همانطور که بشما عرض کردم در شیراز وضع و آتمسفرش یک آتمسفر مطلوب و صحیحی بود و هیچ نوع اعمال نفوذی بنده در آن که خیلی " فلاگران " ( Flagrant ) باشد بخاطر ندارم که برایتان بیان کنم . اما در تهران همانطور که عرض کردم غیر از این بوده ، اولاً یک مطلبی را بنده در اینجا اضافه بکنم به این موضوعی

که سابقاً " عرض کردم، سابقاً " عرض کردم که مواضع قدرت بعد از رضا شاه همان مواضعی بود که در زمان خودش تعطیل شده بود با ضافه آن نسل جدیدی که خودش را شناخته بود و خودش را یافته بود . یک مطلب دیگری را هم بشما بگویم که یک موضع قدرت دیگری هم بعد از رفتن رضا شاه ظاهر شد و آن وکلای مجلس بودند . در زمان رضا شاه وکیل مجلس ، نماینده مجلس استعداد اعمال نفوذ نداشت . خوب واقعا " حالا انتخابش که مطابق مصلحت اندیشی رضا شاه بود . در مجلس هم بطور کلی غیر از راهی که رضا شاه میخواست، طی نمیکرد ، ولی در تنقیح قوانین ————— بهر حال اینها دخالت میکردند . اما نقش شان در تنقیح قوانین این بود که مشورت میکردند در مقصودی که قوانین داشت و کمک میکردند که راه حل صحیح و مناسبی همیشه پذیرفته بشود . ولی در زمان رضا شاه هیچ نمیتوانستند اعمال نفوذ کنند هیچگونه تصرفی در جریان امور مطابق قوانین یا مطابق " نرمی " که آن قدرتی که دولت اقتضایش را داشت ، برخلاف آن کاری نمیتوانستند بکنند .

اصرار میکنم که فقط به قانون تکیه نکنم . برای اینکه " نرم " هائی ( Norme ) که ، یعنی قدرت دولتی که تشکیل شده بود و میخواست خودش را حفظ کند ، آن " نرم " ها گاهی غیر از چیز قانونی بود و گاهی اوقات هم بطوریکه ملاحظه کردید ممکن بود با قانون مطابقت ..... یا تفاوت داشته باشد بهر حال نمایندگان مجلس مطلقاً نمیتوانستند برخلاف این " نرم " ها ( Norme ) جریان امور را تغییر بدهند . ولیکن وقتی که رضا شاه رفت اینها بهر حال یک قدرت تازه ای شدند . در شیراز من سراغ نداشتم که اینها اعمال نفوذی کرده باشند در کار دادگستری ؛ حالا منافعی نداشتم در دادگستری شیراز ، یا اینکه آدمهای خیلی خوبی بودند و در صدد اعمال نفوذ نبودند ، ولی در تهران نه خیر ، وزیر دادگستری را وکلای مجلس غالباً " تحت فشار می گذاشتند ، و گاهی اوقات هم بعضی از قضات همان هائی که نوعشان را من تعریف کردم و تمجید کردم ، بعضی از اینها هم که بهر حال " آمبی سیون " داشتند و ترقی میخواستند بکنند بهر حال خودشان را در اختیار مقامات و نمایندگان و وزراء و اشخاص موثر در سیاست مملکت می گذاشتند . بس ————— این ترتیب دادگستری تهران آن قیافه سابق خودش را از دست داد . نسبتاً . . . . .

ووزرای دادگستری در انتخاب قضات در جایجا کردن قضات و اینها بهر حال ————— خودشان و اغراض خودشان دخالت میکردند یا تحت تاثیر نمایندگان مجلس از جمله

با اصطلاح مواضع نفوذ، تحت تاثیر آنها هم قرار میگرفتند . عرض کنم که یک مطلبی که بنظرم میرسد بگویم و ممکن است نظم و ترتیبی هم در نقل این مطالب وجود نداشته باشد غیر از اینکه مقارن باهم هستند از نظر تاریخ ، مقارن هم اند ممکن است باز پس و پیش باشند ولی مقارن هم اند . اینست که یک عده ای را همان بعد از رفتن رضا شاه بعنوان اینکه طرفدار آلمانها هستند گرفتند و حبس کردند . الان داشتم برایتان میگفتم که هیچ من متذکر نشدم که این قشون خارجی که آمد ایران را اشغال کرد حرفش چه بود، گو اینکه حتما " میدانید، کسانی هم که اینها مراجعه کنند، بتاریخ ایران وارد هستند . بهر حال بهتر است که بنده هم بگویم و نقل کنم و ذکر کنم در اینجا ، یادداشت بشود . رضا شاه از سالهای ۱۳۱۲ بآن طرف متوجه آلمان ها شد . شاید تا سال ده و ۱۱ و ۱۲ بیشتر متوجه روسها و انگلیسها بود . اما از سالهای ۱۳۱۱ و ۱۲ متوجه آلمانها شد . روبهمرفته یک روابط مثل اینکه خوبی هم، با دولت ناسیونال سوسیالیست هیتلر پیدا کرد . اگر هم اشتباه نکنم مثل اینکه مرحوم محتشم السلطنه ، محتشم الدوله، مثل اینکه چیز بود، رئیس

سؤال : اسفندیاری

آقای دکتر باهری : اسفندیاری که رئیس مجلس بود او هم حتی یک مسافرتی کرد و با هیتلر ملاقات کرد . روابطی که رضا شاه با دولت آلمان داشت ، داشت خوب میشد ، روابط تجاری برقرار کرد . ما در بازارها آن موقع، بازارهای خودمان اجناس آلمانی را بنام یک اجناس مرغوب نسبتا " فراوان در اختیار داشتیم و میدیدیم ، و حتی این مطلب را بشما بگویم اصلا " متین دفتری که رئیس الوزراء شد میگفتند که تا یک حدودی تمایلات آلمانی دارد و بهمین جهت هم رئیس الوزراء شد . بهر صورت رضا شاه متوجه آلمان ها شد . البته این یک بحثی هست که بایستی مورخین و آنهایی که با اسناد سیاسی دسترسی دارند بآن برسند و سیاست خارجی رضا شاه در تمام دوره سلطنتش، یک موضوع قابل توجهی هست . هم از لحاظ ارتباطش با روسها ، هم از لحاظ روابطش با انگلیسها ، هم از لحاظ ارتباطش با فرانسویها، هم از لحاظ ارتباطش با امریکایی ها ، هم از لحاظ ارتباطش با آلمان ها .

این مطلبی هست که جالب است واقعا". انشاء الله کسانی که تاریخ ایران را مینویسند باین مطلب توجه میکنند و این موضوع را خوب روشن میکنند ولی بهر حال "گرسومودو" میتوانم بنده بگویم که در دهه دوم یعنی سال ۱۱ تا ۲۰ که رضا شاه پادشاه ایران بود و در ایران حکومت میکرد، هم سلطنت میکرد و هم حکومت، رضا شاه متوجه آلمانها شده بود. خوب توجه با آلمان و تجارت با آلمان یک مطلب نبود که در اثنای ده سال، خارجی بتواند رسماً، خارجی های دیگر کشورهای دیگر بتوانند گله مندی اظهار بکنند. برای اینکه خوب ما منافع مملکتمان از لحاظ اقتصادی اقتضاء میکند که با آلمانها ارتباط داشته باشیم. صنعت آلمانها واقعا "یک صنعت معتبر تری بود از صنعت کشورهای دیگر، خصوصاً" در قسمت فلزات و اینها. ولیکن وقتی که جنگ دوم شروع شد، جنگ دوم در واقع رویارویی آلمان بود با همه دنیا، آلمان و ایتالیا و بعد هم ژاپن با همه دنیا. بنابراین همه دنیا تحمل اینکه ایران ارتباط حسنه با آلمان داشته باشد نداشتند. خصوصاً که میدانید که بهر حال وقتی که جبهه روسیه باز شد و آلمانها در جبهه روسیه می جنگیدند، در واقع ایران پشت جبهه بود برای اتحاد جماهیر شوروی. خوب پشت جبهه شوروی باید مطمئن باشد، خصوصاً که آلمانها آمدند تا استالین گراد. اینست که مسئله بستگی رضا شاه با آلمانها قابل قبول و قابل تحمل برای متفقین نبود. این بود که به رضا شاه مراجعه کردند و تقاضا کردند که اولاً آلمانها از ایران بروند و بعد یک تقاضای دیگر هم داشتند. تقاضایشان این بود که متفقین و امریکائیها بتوانند سلاح های خودشان را از طریق ایران و راه آهن ایران برسانند به روسیه. راههای مختلف را مطالعه کرده بودند بهترین راهها و مطمئن ترین راهها عبارت از همین بود که بیاورند سلاح را به بندر شاهپور و از بندر شاهپور با راه آهن بیاید و برود به شمال و از شمال بروسیه حمل بشود، یا اینکه از طریق راه... کامیون تا بندر بوشهر هم میآمد و از راه شیراز و اصفهان ببرند به تهران. عجیب است عرض کنم که کسانی که میخواستند برضا شاه ایراد بگیرند که چرا راه آهن را از بندر شاهپور ساختی به دریای خزر، شاید تعبیر میکردند که این راهی هست که راه قشون کشی انگلیس هست به روسیه، ولی راه کمک انگلستان و امریکا شد بروسیه در ایران ولی البته من آن مطلب را قبول نمیدارم که اینجا راه قشون کشی انگلیس بود



بشوروی . قسمت آباد ایران در غرب ایران بود و اگر هم قرار است متاعی وارد ایران بشود از طریق دریا " بندر شاهپور بنابراین اولویت دارد که راه آهنی از این منطقه آباد مملکت بگذرد . و این راه از نظر منطق اقتصادی یک راه صحیحی بود یعنی بنظر من این میرسد . اشخاص دیگر میگویند که راه صحیح این بود که راه آهن از کرمانشاه و خانقین بیاید برود بزهان و بندر لنگه . راه آهن خوب حالا از کرمانشاه تا اصفهان بسیار خوب اما از اصفهان تا برسد به زاهدان این همه کویر آخر راه آهن برای چه برود آنجا ، و بهر حال مال التجاره و کالای ما از راه دریا میرسد ، از راه خانقین و کرمانشاه که نمیرسد ، محصولاتی که مملکت مان احتیاج دارد و از خارج میآید ، میآید به بندر و بندری هم که آن موقع داشتیم بنادری بودند که در حوزه خلیج فارس مخصوصا " بندر شاهپور که ساختند و تعمیرش کردند و بندر خرمشهر بود . بنابراین بایستی راه آهن از اینجا بیاید و البته بهمه مملکت باید راه آهن برود . اما اولویت با آن خطی هست که از مناطق آباد میگذرد . بهر صورت از مطلب دور شدیم پیش میآید دیگر .

وفتی آدم دارد حرف میزند و حرفش هم بهر حال فصل بندی نشده ، من دلسم می خواست فصل بندی بشود اما نیست ، دیگر همینطور پیش میاید حرف توی حرف میآید . بلی ، بهر صورت متفقین از رضا شاه خواستند که اولاً " آلمانها را از ایران بیرون بکنند یا تحویل بدهد و خلاصه سلاحهای جنگی که اتحاد جماهیر شوروی در جنگ با آلمان نازی احتیاج دارد از طریق ایران حمل بکند . رضا شاه خلاصه اش اینست که قبول نکرد . حالا راجع باین که رضا شاه قبول نکرد حرفهایی میزنند . صحبتهایی هست که واقعا " من از نظر تاریخی چون مطالعه نکردم این موضوع را صحت و سقمش را نمیدانم ، حتی مرحوم کسروی همانطور که عرض کردم راجع باین موضوع یک مقالاتی نوشت و مرحوم رجبعلی منصور را متهم میکند که تقصیر دارد ، و رضا شاه را در جریان نگذاشت . رضا شاه غافلگیر شد ، خیلی مهم است خانم ! کسی که تصمیم نهایی با اوست بایستی همه اطلاعات در اختیارش باشد . این ظلم است خیانت است که آدم در خدمت یک کسی باشد که همه اطلاعات را باید داشته باشد تا تصمیم بگیرد و بعضی از اطلاعات را با و ندهند . بهر صورت حالا رضا شاه استبداد رای بخرج داد ، مقاومت کرد ، غرور داشت او را که متفقین کاری نمیتوانند بکنند ، اشتباه کرد ، گول خورد ، بی اطلاع بود بهر جهت هر چه بود جواب مثبت از ناحیه

رضا شاه به متفقین نرسید . اینست که متفقین در تاریخی که همه میدانیم حمله کردند بایران ، شب سوم شهریور بود مثل اینکه حمله کردند بایران و وارد ایران شدند و همان واقعا " منتهی شد و منجر شد برفتن رضا شاه ، و همان واقعا " منجر شد باینکه ارتش ایران منحل شد در واقع آن روزی که ریختند و آمدند و وارد ایران شدند سربازخانه ها را درش را باز کردند و تمام سربازها از سربازخانه ها رفتند بیرون . حالا کی اینکار را کرد ، چطور اینکار را کردند هیچ هم مربوط به رضا شاه نبود ، چه افسری اینکار را کرد ، کی ها اینکار را کردند آیا ارتباطی با خارجی داشتند نداشتند اینها ؟ میدانم .

سؤال : راست است که مرحوم قوام خیلی کمک کرد

آقای دکتر باهری : حالا بشما عرض میکنم . بنده یک مطلبی شنیدم حالا ارتباط این مطالب واقعا " .... محتاج بمطالعه دقیق است بنده چیزهایی است که شنیدم مرحوم علم برای من نقل میکرد که رادیو انگلستان مقارن همان ایام حالا چه تاریخی چند روز قبلش نمیدانم ، رادیوی انگلستان شروع کرد به رضا شاه اهانت کردن ، بهر حال اعتراض کردن بهر حال لحنش لحن اعتراض و لحن تعرض بود . مرحوم قوام با مرحوم امیر شوکت الملک صحبت با هم میکنند ، مرحوم امیر شوکت الملک پدر مرحوم علم هست ، آن موقع اینها با هم فامیل اند . دیگر ، قوام پدر شوهر دختر رضا شاه هست و ضمنا " پدر زن پسر علم هست ، پسر امیر شوکت الملک ، یعنی امیر شوکت الملک ، پسرش دامادش هست . با هم صحبت میکنند و میگویند که این نغمه ها نعمه های خوبی نیست ، و مثل اینکه یک آینده تاریکی جلوی ما هست . قرار میگذارند و میروند پهلوی رضا شاه ، مرحوم علم برای من تعریف میکرد و میگفت که من رانندگی پدرم را بعهدہ گرفتم یعنی اتومبیلی که من میراندم مرحوم علم آن موقع شاید ۱۸ سال ۱۹ سالش بود . گفت که من رانندگی پدرم را میکردم ، من با اتومبیل پدرم را بردم بکاخ سعدآباد . ظاهرا " خوب پدرش نقل کرده که چه گذشته در آن جلسه ، مرحوم قوام بوده و مرحوم امیر شوکت الملک هم بود ، میروند پیش شاه و بشاه میگویند که این رادیوی انگلستان این سخن پرانی و شکایتی که هست ، حکایت از آینده تاریکی میکند . و ما نگرانیم میخواستیم که نگرانی خودمان

را بعرض شاه برسانیم که تدبیری اتخاذ بشود . مرحوم علم برای من نقل میکرده که پدرش با و گفته بود که رضا شاه وقتی که این حرف را می شنود میگوید ایــــن حرفها را ارباب های تان یادتان دادند که بمن بگوئید . منظورشان از اربابهایشان یعنی اربابهایشان انگلیسها هستند . چون همیشه میگویند امیر شوکت الملک قوام اینها " آژان ، های انگلیس بودند دیگر . بآنها میگوید که اربابهای تان یادتان دادند . مرحوم علم میگفت پدر من تاب نیاورده بود، عکس العمل قوام چه بود من نمیدانم ، اتفاقا " نشد من این مطلب را از خود قوام بپرسم ، برای اینکه عکس العمل قوام را من نمیدانم ولی مال امیر شوکت الملک را میدانم که پسرش برای من نقل کرد، میگفت که امیر شوکت الملک با و میگوید که اربابم کی هست ! من برای شما دارم این حرف را میزنم و برای آینده ایران دارم این حرف را میزنم ، ارباب من که هست ! خیلی با اوقات تلخی و عصبانیت وعــــدم رضایت در مقابل رضا شاه، میگوید و بعد میآید بیرون . مرحوم علم میگوید که وقتی که آمد بیرون ، برای من نقل کرد جریان را و بمن گفت که اسد تو دیگر بزرگ هستی من فکر میکنم که مرا میگیرند امروز دیگر . رضا شاه دستور میدهد ما را میگیرند و تو بزرگ هستی و مطمئن هستم که میتوانی در غیاب من خانواده را اداره کنی ، زندگی را اداره کنی ولیکن تمام جریان ها این بود . حالا نمیدانم این یک واقعه ایست که مرحوم علم با صداقت برای من گفت که منم در اینجا نقل کردم، و حیفم آمد که چرا این ماجرا را از زبان خود قوام من نشنیدم و از قوام نپرسیدم که برایم بگوید . این را مرحوم علم برایم گفت . بهر صورت حالا نقش منصور چه بود ، منصور غفلت کرده بود چه کرده بود بهر حال نتیجه اش این شد که خارجی ها وقتی " ساتیسفه " ( Satisfait ) نیستند و نگران هستند اینست که وارد ایران شدند . وارد ایران شدند و خوب ارتش ایران هم تعطیل شد و سربازها مرخص شدند و خیلی هم رضا شاه ناراضی بود . بعد بهر صورت قرار بر این میشود که رضا شاه استعفا کند و پسرش سلطان بشود ، پادشاه بشود . وقتیکه رضا شاه استعفاء میکند و میرود اصفهان ، مرحوم قوام با اتفاق مرحوم دکتــــر سجادی ، اینرا مرحوم قوام برای من نقل میکرد ، میروند در اصفهان و آنجا سند مصالحه تمام اموال رضا شاه را از رضا شاه میگیرند که اموالش را همه رامی دهد به محمدرضا شاه . درست خاطر من نیست مثل اینکه بعدا " بحث میشد که در ایــــن

انتقال اموال ذخایر ارزی اش را رضا شاه منتقل نکرد، بعد در کرمان شاید اینها را، بنده خیلی روی حافظه غبار آلود میگویم اگر گاهی اوقات اشتباه است امیدوارم کسانی که میشوند اینرا و از آن استفاده میکنند ببخشند. من از حافظه غبار آلود بدون اینکه یادداشتی داشته باشم نقل میکنم، شاید در کرمان بود بهر حال یک مصالحه نامه دیگری راجع به کلیه وجوهی هم که احتمالاً رضا شاه در خارج دارد از رضا شاه میگیرند.

سؤال: ببخشید میگویند جواهرات سلطنتی را هم داشت رضا شاه با خودش میبرد و بعد میروند از او میگیرند شما شنیده اید.

آقای دکتر باهری: نه خیر، بهیچوجه نه خیر. . . رضا شاه فقط گویا موقعی که در بندرعباس میخواست سوار کشتی بشود یک مقدار خاک ایران را همراهش میبرد یک مقدار خاک ایران را . . . . عرض کنم که یک کتابی دیدم که توده ایها که ظاهراً میخواهند با کمال بیطرفی راجع به تاریخ ایران نوشته باشند یک مطلب عجیبی نوشتند: نوشتند که رضا شاه هفتاد میلیون لیره توی حسابهایش بود. این هفتاد میلیون لیره از کجا بود! مثل اینکه نوشته اند از پول نفت. روی حسابی که خود آنها نوشته اند بعد از تجدید قرارداد در سال ۱۳۰۹ عایدات نفت ایران تا موقعی که رضا شاه میروند مثل اینکه در حدود ۳۰ میلیون مثلاً بیست سی میلیون پاند است، که یک مقدار بیش را طبق بودجه، بودجه خرجش وجود دارد. اصلاً نمیدانم این ۷۰ میلیون از کجا پیدا شده، رضا شاه را متهم میکنند باینکه ۷۰ میلیون پاند از ایران برده. بنده عمل رضا شاه را راجع بگرفتن املاک مردم کاملاً تقبیح کردم، هر چند فلسفه هائی را برایش میگویند. اما انسان بایست انصاف داشته باشد. بنده عمل رضا شاه را وقتی که با زور چادر مردم را برداشت تقبیح کردم، اما انسان باید منصف باشد. بالاخره تاریخ و اسنادی که ما بعنوان تاریخ حالا فراهم میکنیم و در دسترس نویسندگان آینده تاریخ ایران میگذاریم باید کوشش بکنیم که کار نویسندگان آینده تاریخ را مشکل نکنیم. اینک بنده مخصوصاً تأکید میکنم این مطالبی که من میگویم بیشتر در واقع "امپرسیون" من هست. و این امپرسیون هائی هست که خوب از شایعات و از آن چیزهائی که نقل

میشده میگویم . گاهی اوقات هم مخصوصاً " ذکر میکنم که صراحت بیان من ، از آن استنباط نکنند ، برای خاطر اینکه بعضی اوقات ممکن است من کم و زیاد بگویم . البته آن چیزهایی که در آن بودم و وارد بودم با صراحت میدانم و تاکید میکنم و ذکر میکنم مثل اینکه الان نقل میکردم راجع به بیانی که مرحوم علم راجع به بر خوردی که پدرش با رضا شاه ، گفت ، آنرا صریحا " گفتم که واقعا " زشت است بلی ، بهر حال رضا شاه خانم ! دیروز نقل کردم گفتم که روزی که با ملکه پهلوی و دخترهایش خواستند بروند باصطلاح به جشن بی حجابی آن موقع میگفتند جشن بی حجابی یعنی بدون حجاب در جشن دانشسرای مقدماتی شرکت کنند من بشما گفتم که رضا شاه از همه و از خودش جدا شد . داشتم فکر میکردم روی این بیان مثل اینکه رضا شاه همیشه از خودش جدا بود . یک معماری بود که با رضا شاه کار میکرد " لرزاده " این لرزاده کاخ مرمر را زیر نظر رضا شاه ساخت و مردخیلی خوبی بود و چون با رضا شاه نزدیک بود اینست که اخلاق خصوصی رضا شاه را برای من تعریف میکرد و چون توی دربار کار میکرد پیش من میآمد و میرفت با نظر من مجلس سپهسالار را داخلش را درست کرد . من پولش را فراهم کردم او ساخت . بمن میگفت که رضا شاه را شما و همه مردم یک مرد اخموی بی اعتنائی ، عرض کنم که ، مغرور که بکسی توجه نمیکند می شناختید . فکر میکردند هیچکس خنده روی چهره رضا شاه ندیده بودند . هیچکس " تاندرس " ( tendresse ) و شفقت روی چهره رضا شاه ران دیده بود ، میگفت رضا شاه اینطور نبود میگفت رضا شاه قلب خیلی مهربانی داشت ، رضا شاه در مقابل چیزهای احساساتی و چیزهای رقیق آدم احساس میکرد ، که حساسیت دارد ، بچه های خوب و باهوش را که میدید خیلی خوش میآمد میگرفت توی آغوش میبوسید . ولی همیشه در خارج اخم میکرد ، عبوس بود ، همیشه آمرانه حرف میزد ، همیشه مثل اینکه غیر از خودش بود و فکر میکرد ، باین ترتیب ناظم مملکت است . خاطر تان هست بشما بنده وقتی مدرسه ابتدائی میرفتم ناظمی توی مدرسه مان بود این ناظم همیشه اخم میکرد ، تعلیمی هم داشت با بچه ها با درشتی حرف میزد هیچوقت " شما " و اینطور صحبت نمیکرد . فقط بخاطر اینکه توی جلد دیگری میرفت برای خاطر اینکه فکر میکرد با این جلد میتواند ناظم را بیشتر اداره کند . یعنی در واقع از خودش همیشه جدا بود . رضا شاه هم همیشه از خودش جدا بود ، بخاطر این که فکر میکرد باین ترتیب میتواند مملکت را

منظم کند و امنیت را حفظ بکند . اینطور فکر میکرد و اینطور عمل میکرد ولی  
بهرحال آدم " تاندری " ( tendre ) بود . بهر صورت ، خوب آن چیزهایی  
که ما میدانیم میگوئیم و چیزهایی که اشخاص دیگر از بدیهای رضا شاه میدانند  
و با سند میداند آنها هم بگویند . انشاء الله همه اینها جمع بشود و یک  
قضاوت کاملی راجع بنظامش بشود . چیزیکه ما شنیدیم و دیدیم ، عرض کنم ، نقل  
برایمان کرده اند تعریف میکنیم ، نقل میکنیم ، دیگر بیش از اینش را نمیدانیم .  
آنها هم که غیر از بدی از رضا شاه چیز دیگری ندیده اند انشاء الله با  
امانت مشاهدات خودشان را نقل کنند تا تاریخ نویس تمام آن چیزهایی را که ما  
با امانت گفتیم و تمام آن چیزهایی را که شنیدیم ، تمام آمپرسیون مان را  
تاریخ نویس از آن نتیجه بگیرد . بهر صورت رضا شاه اموالش را داد به پسرش  
و عرض کنم که بعد هم پسرش ، میگویم که این اموال را چه کرد . رضا شاه همانطور که  
الان گفتم با یک مشت خاک از مملکت رفت . عرض کنم که مسئله انتقال اموال  
رضا شاه به محمد رضا شاه ، یک واقعه دیگری را هم دادگستری بوجود آورد این را  
بنده از نظر دادگستری غفلت کردم بگویم . خاطرتان هست که گفتم رضا شاه با زور  
یک مقداری از املاک مردم را گرفت . خوب این املاک سند مالکیتش بنام رضا شاه  
بود . اینها را رضا شاه داد به محمد رضا شاه ، ضمن تمام املاکش . قرار  
براین شد که مثل اینکه یک قانونی هم گذشت که یک دادگاههای رسیدگی بکنند  
باعدای اشخاصی که مدعی اند که املاکشان را رضا شاه بزور گرفته و این املاکی را که  
رضا شاه با زور از اشخاص گرفته و غصب کرده بآن اشخاص برگردد . یک دادگاههای  
اختصاصی برای اینکه با سرعت باین مطالب رسیدگی بکنند بوجود آمد بعنوان  
دادگاههای املاک ، املاک استرداد ، والبته بیشتر این املاک در شمال بود در  
مازندران و گرگان . اشخاصی که املاکشان را رضا شاه گرفت آمدند و با یک  
شرایط معینی توانستند بدادگاه مراجعه بکنند و خیلی ها توانستند زمین ها و  
اراضی شان را بگیرند . البته با وجودیکه برطبق این قانون املاک متعددی که  
متعلق باشخاص بود بازگشت شد و مسترد بصاحبانش ، معذک مقداری زمین در  
گرگان و گنبد متعلق ماند برای محمد رضا شاه ، صاحب نداشت مثل اینکه .  
زمین هایی بود که بدون صاحب بود ، درچه شرایطی بود بهرحال به ملکیت رضا شاه  
بیرون آمده بود و چون برطبق قوانین کسی پیدا نشده بود ادعا نکرده بود یا اینکه

اگر ادعا کرده بود واجد آن شرایط نشده بود ، مستند نشده بود و بهر حال برای محمد رضا شاه ماند . بعداً " این اراضی را محمدرضا شاه تقسیم کرد ، تقسیم کرد بین کشاورزها و مقداری از این اراضی هم ماند و بعداً " اراضی که خارج از حدود قسمت ماند فروختند . حالا داستان فروختن و اینها را هم بعداً " بشما عرض میکنم . صحبت ما راجع به رفتن رضا شاه بود بعلمت اینکه تسلیم نشد ایران را با اصطلاح معبر حمل اسلحه بطرف شوروی قبول بکند ، همچنین حاضر نشد اشخاصی را که بعنوان متخصص از آلمانیها در ایران مشغول کار بودند مسترد کند به خارجیها . وقتی که رضا شاه از ایران رفت و مسئله پیمان اتحاد و اتفاق ایران یا ببخشید پیمان اتحاد و اتفاق نبود ، بهر حال وقتی که فروغی رئیس الوزرا بود قرار شد که مسئله اشغال ایران و مسئله ورود خارجیها بایران ، یک نظامی بآن داده بشود و یک قراردادی مثل اینکه تنظیم شد در آن موقعی که فروغی در مجلس از این قرارداد دفاع میکرد و مخصوصاً " آن جمله معروف " میآیند و میروند و بکسی کاری ندارند " را اظهار کرد اگر اشتباه نکرده باشم یک کسی به فروغی سنگ پرتاب کرد در مجلس . در واقع این نشانه ظهور یک ناسیونالیستی بود در صحنه مجلس از طرف ایرانیها . دیروز ضمن صحبت گفتم که بمناسبت اینکه رضا شاه از مردم جدا شده بود وقتی که رفت مردم پایکوبی کردند ، این صحیح بود اما ضمناً " بشما میگویم یک نطفه احساسات ملی هم وجود داشت و همین نطفه احساسات ملی موجب شد که حزب کبود درست شد . ( پایان نوار شماره ۵ ب )